



۳۱۷



دانشنامه ایران و اسلام

آذربایجان و زبان آذری

۱

xalvat.com

چاپ اول: تهران ۱۳۸۵





دانشنامه ایران و اسلام

زیر نظر

احسان یارشاطر

۱

آب - آئینه کاری

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

طهران ۱۳۸۶





کرد و با خاندان سلطنتی وصلت نمود. آخرین بازمانده دودمان آتورپات، یعنی گائیوس یولیوس ارتوزد^۲ در ۳۸ م.، هنگامی که اشکانیان مادصغیر را جزو مستملکات خود کرده بودند، در رم درگذشت. (برای تاریخ باستانی آذربایجان - پاولی ویسوا، تحت عنوان آتروپاتن^۳). در دوره ساسانی، یکی از مرزبانان را به حکومت آذربایجان می‌گماردند، و در اواخر آن دوره آذربایجان به خاندان فرخ هرمزد تعلق داشت (← «ایران‌شهر» مارکوارت، ۱۴-۱۰۸). پایتخت آذربایجان شیز (یا گئوک) بود که مطابق است با ویرانه‌های لیلان (در جنوب شرقی دریاچه رضائیه). شیز آتشکده مشهوری داشت که شاهان ساسانی، به‌تکام رسیدن به سلطنت، به زیارت آن می‌رفتند. بعدها این آتشکده به قلعه اشکانی تیمارمائی^۴ (یا بت‌ارمائی^۵)، تیخت سلیمان کنونی) که کمتر قابل دسترسی بود، منتقل گردید.

فتح آذربایجان بدست اعراب متفاوت در ضمن وقایع سالهای ۲۲-۱۸/۴۳-۳۹ م. مذکور است. گفته‌اند که در ایام خلافت عمر، خدیجه بن یمان از نهاوند روی آورد و آذربایجان را گرفت و لشکرهای دیگری هم از شهر زور رهسپار آذربایجان شد. خدیجه با مرزبان آذربایجان که پایتختش اردبیل بود معاهده‌ای بست، مرزبان پذیرفت که ۸۰۰۰ درهم بپردازد و اعراب قول دادند که کسی را به بردگی نگیرند و آتشکده‌ها و مراسم مذهبی را محترم بدارند و اهالی را در برابر کردها (یعنی چادر نشینان) بلاسگان و تبیلان و شاتروان محافظت کنند.

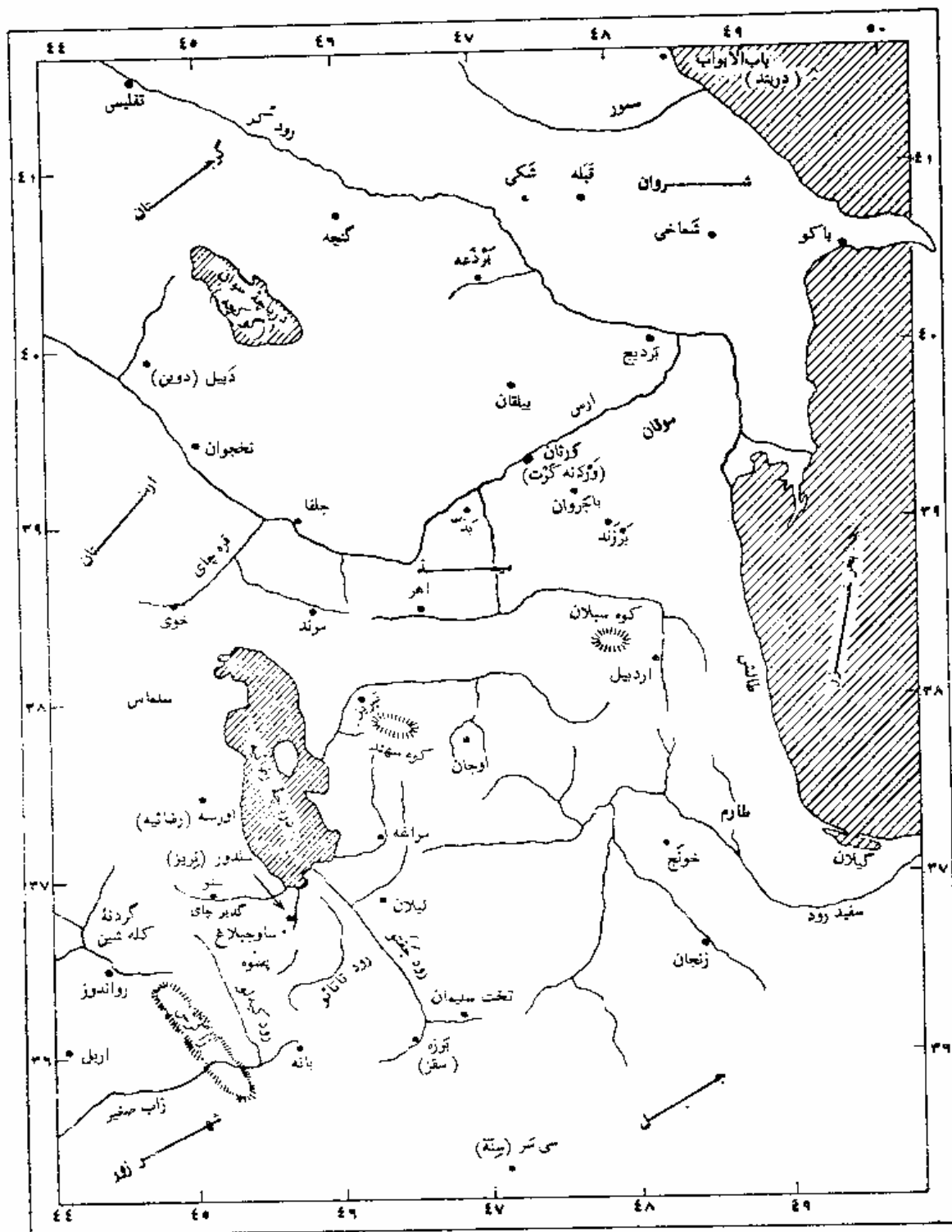
مردم ایرانی‌الاصل آذربایجان به لهجه‌های متعدد سخن می‌گفتند (بگفته مقدسی، ۳۷۵، هفتاد زبان در اطراف اردبیل). بعضی از سرداران عرب در بخشهای مختلف آذربایجان مستقر شدند، مثلاً رواد آزدی در ناحیه تبریز، بعبث الربیعه در سرنه، مَرین علی زُدیشی در جنوب دریاچه رضائیه و غیره. اینان بتدریج در مردم بومی جذب شدند، بطوریکه روادیان در اواسط قرن چهارم/دهم کرد محسوب می‌شدند (برای تفصیل - [شهریاران گمنام] سید احمد کسروی، ج ۳، تهران، ۸-۱۳۰۷/۲۹-۱۹۲۸).

پس از قیام بابک خرَّمی* استیلای دستگاه خلافت بر آذربایجان ضعیف شد. آخرین حکام مقتدر این ایالت

آذربایجان، (۱) ایالتی در ایران، (۲) یکی از

جمهوریهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

۱- آذربایجان، ایالت بزرگی است در ایران، که در فارسی میانه آتورپاتکان^۱، در آثار کهن فارسی آذربادگان یا آذربایگان، در فارسی کنونی آذربایجان، در یونانی آتروپاتنه^۲، در یونانی بیزانسی آذربیکانون^۳، در ارمنی آترپاتاتان^۴ و در سریانی آذربایغان^۵ نام داشته است. این ایالت بنام سردار آتورپات (← کسی که آتش نگهدار اوست) خوانده شده، که در زمان حمله اسکندر استقلال خویش را اعلام کرد (۳۲۸ ق. م.) و بدینسان سرزمین خود (یعنی مادصغیر، - استرابون، کتاب یازدهم، فصل ۱۳، بند ۱) را در گوشه شمال غربی کشوری که سپس ایران گردید، محفوظ داشت (← ابن مقفع، بنقل یاقوت در [معجم البلدان]، یکم، ۱۷۲، و آذرباذ بن بیوزآشف در مقدسی، ۳۷۵). خاندان آتورپات در زمان اشکانیان ترقی





چون قاجاریه روی کار آمدند، آذربایجان مقر رسمی ولیعهدهای قاجار شد. در شمال، مرز نهائی و قطعی با روسیه (در استداد رودارس) در ۱۸۲۸ (عهدنامه ترکمن چای) معین گردید. مرز غربی با ترکیه تا ۱۹۱۴ معین نشده بود، و در زمان رضاشاه کبیر، ایران ناحیه کوچکی را در شمال آزارات بموجب توافق مشترک به ترکیه واگذار کرد.

پس از ۱۲۸۴ ش. ۱۹۰۵ نمایندگان آذربایجان سهم مؤثری در انقلاب ایران داشتند. در ۱۲۸۷ ش. ۳ آوریل ۱۹۰۸ سپاهیان روس با هم پیمانی بریتانیای کبیر وارد آذربایجان شدند تا اقیتهای خارجی منظم تبریز را حفاظت کنند، ولی به بهانه‌های گوناگون اقامت خود را تمدید کردند و در سالهای ۱۷-۱۹۱۴، گاه پیروز و گاه مغلوب، با ترکان جنگیدند. پس از انقلاب روسیه (۱۹۱۷)، روسها آذربایجان را تخلیه کردند، و در ۸ ژوئن ترکان حکومتی ترکدوست در تبریز مستقر ساختند. رضاخان (رضاشاه کبیر آینده) در ۴ شهریور ۱۳۰۰/۵ سپتامبر ۱۹۲۱ حکومت ایران را بر آذربایجان دوباره برقرار کرد. پس از حوادث ۱۳۲۰/۱۹۴۱ (ایران) نیروهای شوروی ولایات شمالی ایران و از جمله آذربایجان را اشغال کردند. در زیر سرپوش اشغال شوروی، جنبشی برای خودمختاری آذربایجان در داخل قلمرو حکومت ایران پدید آمد. روسها آذربایجان را در آغاز ماه مه ۱۹۴۶/۱ اردیبهشت ۱۳۲۵ (بجای مارس ۱۹۴۶) که نخست با آن موافقت نموده بودند) تخلیه کردند و این تأخیر به مشاجره بزرگی در سازمان ملل متحد و به نخستین شکاف رسمی بین متفقین منجر شد. در ۴ نوامبر همان سال سپاهیان ایران وارد آذربایجان شدند و وضع آذربایجان به حال عادی بازگردید.

جغرافیا. صورت اساسی شهرها و ولایات آذربایجان در [المسالک والممالک] ابن خردادبه (۱۱۹) برای درک ترکیب و سازمان این ایالت («کوره») اندک زمانی پس از فتح اعراب و شاید حتی در دوره ساسانی، اهمیت دارد: ۱- مراغه؛ ۲- میانه؛ ۳- اردبیل؛ ۴- سیسر (سینه)؛ ۵- برز (سقز؟)؛ ۶- سائرخواست؛ ۷- تبریز؛ ۸- مرند؛ ۹- خوی؛ ۱۰- کولسره؛ ۱۱- موقان؛ ۱۲- بیزند؛ ۱۳- جَنَزَه (گَنَزْک)؛ ۱۴- جابروان؛ ۱۵- نریز؛ ۱۶- اَرشیه؛ ۱۷- سلماس؛ ۱۸- شیز؛

ساجیان* (۳۱۷-۲۷۶/۹۲۹-۸۸۹) بودند که ایشان نیز خود عاقبت بر ضد خلفا قیام کردند. پس از سقوط ساجیان، سلسله‌های محلی در آذربایجان برخاستند. پس از دَیْسَم خارجی (که نیمه عرب و نیمه کرد بود)، مرزبان بن محمد دیلمی که مذهب باطنی داشت (بساسقریان) آذربایجان را تصرف کرد. سپس رَوادیان گُرد* جانشین دیلمیان شدند (۴۶۳-۳۷۳/۱۰۷۰-۹۸۳).

در آغاز سده پنجم/یازدهم ترکان غُر فرماندهی سلجوقیان، نخست به دسته‌های کوچک و سپس به تعداد بیشتر، آذربایجان را اشغال کردند. در نتیجه اهالی ایرانی آذربایجان و نواحی مجاور ساوراء قفقاز [زندیچ] ترک‌زبان شدند. در ۵۳۱/۱۱۳۶ آذربایجان بدست اتابک ایلدیز* (تلفظ صحیح تر: ایلدگوز) افتاد که اعتناش با رقبای خود اسرای احمدینی* تا حمله که دوام جلال‌الدین خوارزمشاه (۲۸-۶۲۲/۳۱۱-۱۲۲۵) بر آذربایجان حکومت کردند. مغولان بر اثر خوارزمشاه فرا رسیدند. با ورود هولاکوی اینخان (۶۴۴/۱۲۵۶)، آذربایجان مرکز شاهنشاهی بزرگی شد که از آسی تا شام امتداد داشت. مقر مغولان نخست در مراغه* بود و سپس در تبریز* که مرکز بزرگی برای بازرگانی و فرهنگ گردید. پس از مغولان و جانشینان ایشان، یعنی جلایریان*، آذربایجان را ترکمانانی که از مغرب باز می‌گشتند (قراقویونلو* و آق‌قویونلو*) اشغال کردند. پایتخت اینان تبریز بود (۹۰۸-۷۸۰/۱۳۷۸ تا ۱۵۰۲).

پس از ۹۰۷/۱۵۰۲، آذربایجان برای شاهان صفوی سنگرگاه اصلی و مرکز عمده گردآوری قوای نظامی گردید. صفویه خود از اردبیل بودند و در ابتدا بلهجه ایرانی محلی سخن می‌گفتند. در میان سالهای ۱۵۰۴ و ۱۶۰۳ عثمانیان بارها تبریز و بخشهای دیگری از آذربایجان را اشغال کردند. شاه عباس تسلط ایران را بر آذربایجان دوباره برقرار کرد، ولی در حمله افغانها (۴۲-۱۳۵/۱۷۲۲-۲۸) عثمانیان باز آذربایجان و دیگر ولایات غربی ایران را منصرف شدند، تا اینکه نادرشاه آنانرا از آنجا بیرون راند.

در آغاز سلطنت کریمخان زند، آزادخان افغان در آذربایجان قیام کرد و بعدها کردهای دُئلی خوی و رؤسای بعض قبایل دیگر بر نواحی گوناگون آذربایجان حکم راندند.

آذربایجان

شامل دستهای بزرگی است: تپوز، برتد، خوی، سلامی)
و همچنین فلاهنای مرتفعی که در دهای غربی آنها را
فغان می‌کنند.

سانک آذربایجان ساحلی به حوضه دریای خزر و حوضه دریای خلیج فارس و حوضه رود دجله می باشد. رودهای مهم آن به سوی دریای خزر جاری اند عبارتند از: ۱- سبعمائه از سفیدرود که سرچشمه آنجا در دامنه جنوب شرقی کوهستان است؛ ۲- شعبه های جنوبی رود ارس (یعنی رود اردبیل و قره سو و رودهای قراجه داغ و رود خوی و رود تارو و یکنگی جاتی)؛ دریای خلیج فارس؛ (از طریق سابین) آب مستقادی به سمت ... ۳- دجله و سرچشمه آن را یسوی خود به سمت (رودهای مراغه و عوفی جای و غیره)؛ رود تیسرین آب های رودهای متعدد سراسری و ارمیه؛ رودهای مهم نواحی آذربایجان؛ جغتو و تالش و ...؛ زاب صغیر در دامنه های غربی سلسله نوه های مرزی سرخس میگیرد و از طریق دره بزرگ آلان وارد دشتیانی شمال عراق میشود و پس به دجله می پیوندد.

اهالی آذربایجان بیشتر در روساها زندگی میکنند.
بزرگترین شهرهای این ایالت تبریز (..... نفر)،
اردبیل (..... نفر)، زنجان (..... نفر)،
و مراغه (..... نفر) میباشد. قبایل حاشایش در
دشت سفلی (ترکمانستان) و در نواحی شرقش
مجاور مرز ترکیه و در جنوب دریای خزر زندگی میکنند.
بیشتر مردم بلنجه محلی و نواحی آذربایجان، نژاد
مکونند. از مشخصات این نیاچه یکی آنکه فارسی آن
متفاوت و دیگری خد و رفعت هماهنگی معنوی که خود
فان بر مبنای و این سر نواحی جمعیت ایرانی شده
آذربایجان میباشد. در گذشته‌های از نیاچه‌های ایرانی قدیم
(آذری) در میان گروه‌های کوچکی از یوبان ساکن
قرابه‌دان نزدیک سهند و نزدیک حصا و جز آنها سف
سود (خاوری)، فارسی زبان رسمی است که در سهند
آویخته میشود. گروهی از نواحی و آذری در نواحی غرب
قرابه‌دان زندگی میکنند. نواحی شرقی در طول
مرز شرقی و در نواحی جنوبی در غرب رود تاتلی (از جمله)

۱- رشتاق شمشق ۴۰۰ رشتاق شمشق یا (شندانه)
۲- آلبا ۷۷، آله ۶۳، تلوان (توقاچه داغ ۴)
۳- رشتاق راه (سورلیه) ۷۵- شنگایار (۴) ۶۶-
رشتاق های (توقاچه) ۷۷- رشتاق های (۴) و
۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰

از مشخصات درخت آذربایجان : فلسه‌های زهیمی است که در نواحی یونان و آن سو پراکنده و بوسه‌ها و رشته‌های گوهها بیهم سرخسند است و فلسه‌ها و سبزه‌ها در جنوب اردبیل (۱۰۰۰ متر) و فلسه‌ها در جنوب تبریز (۱۰۰۰ متر) و آراغ‌خضر (۱۰۰۰ متر) که در جنوب آن فلسه‌ها بزرگی مانند اسب که در میان ایران و ترکیه و عراق و آنسور مله‌ها و در بخش جنوبی خود بر از فلسه‌های زهیمی است. فلسه‌های سرخس آذربایجان و همه



و قَرداغ و بُزقوش داغ و سبلان از رشته کوههای البرز محسوب میشود (همان مأخذ، ۷). کوههای زاگرس یا پاتاق از سرحد ایران و ترکیه بطرف جنوب شرقی تا کوههای سکران ادامه دارد (همان مأخذ، ۹) و مرز ایران و ترکیه از این کوهها میگذرد. در آذربایجان در قسمت کوههای زاگرس سه فرورفتگی وجود دارد که یکی فرورفتگی خوی-سرد و دیگر فرورفتگی ناحیه رضائیه و دیگر فرورفتگی منطقه سفیدرود است. فرورفتگی خوی-سرد بوسیله دره های آق چای، آب منطقه را در خود جمع کرده به رود ارس میریزد. قطورچای (در خوی) و زنگی چای (در ماکو) در این قسمت واقع است. در ناحیه رضائیه دریاچه شور بزرگی قرار دارد که در زمان های گذشته چپچست و کبودان و شاهی و ارسیه خوانده میشد و امروزه به دریاچه رضائیه معروف است. این دریاچه باقتضای فصل مساحت ۴۵۳۰ کیلومتر تا ۵۹۹۰ کیلومتر مربع را دربر میگیرد. آبهای مهمی که به این دریاچه میریزد عبارتست از: زربنه رود یا جغتو و سیمینه رود یا تاتائوک که هردو از کوههای کردستان (زاگرس) سرچشمه میگیرد، و نازلورود و زولورود و شهرچای یا رود شهر که از رضائیه میگذرد، و صوفی چای یا رود صافی که از مراغه میگذرد و سرچشمه آن کوهسهند است، و آجی چای یا تلخه رود. رودخانه اردبیل و رودخانه قراسو (در قراجه داغ یا ارسباران) به رود ارس میریزند. قسمتی از آبهای آذربایجان جنوبی به قزل اوزن که در گیلان به سفیدرود موسوم میشود میریزد. تابستانهای آذربایجان نسبتاً خنک و زمستانهای آن سرد و طولانی است. مقدار سالانه باران در آن از ۳۰۰ تا ۹۰۰ میلیمتر است.

در سرشماری سال ۱۳۴۵/۱۹۶۶ جمعیت آذربایجان شرقی یا استان سوم ۲,۵۹۶,۴۳۹ نفر و جمعیت آذربایجان غربی با استان چهارم ۱,۰۸۷,۱۸۲ نفر بوده است (خصوصیات اساسی شهرهای ایران، نشریه مرکز آمار ایران، تهران، ۱۳۵۰).

زبان رسمی و ادبی مردم آذربایجان فارسی است ولی زبان تکلمه یکی از لهجه های زبان ترکی است که به ترکی آذری معروف است. زبان قدیمتر مردم آذربایجان شعبه ای از زبانهای ایرانی بوده است که بمناسبت انتساب آن به آذربایجان، آذری* خوانده میشده و بعضی کلمات و جملات آن در کتب جغرافیا مانده و بقایایی از آن در بعضی

سراج: J. Marquart, *Eranshahr*, 1907: 108-14; H. Schwarz, *Iran im Mittelalter*, VIII, 1932-4: 959-1000

(مفصل ترین بررسی تحقیقی در مطالب جغرافیایان ایران اسلامی). و نیز

Le Strange, 159 ff.; V. Minorsky, *Roman and Byzantine campaigns in Atropatene*, *BSOAS*, 1944, 245-65 (cf. H. Honigsmann, in *Byzantion*, 1944-5, 389-93).

برای فهرست حکمرانان عرب رجوع کنید به

R. Vassmer, *Chronologie der arabischen Statthalter von Armenien, etc.* (750-887). Vienna 1931. Ritter, *Erskunde*, ix, 763-1048; Khanikoff and Kiepert, *Map of Aderbaijan*, in *Z. f. allgem. Erd.*, 1862; J. de Morgan, *Mission scientifique*, I, 290-358;

! فرهنگ جغرافیائی ایران [، چهارم، ۱۹۵۱، ۱۳۳۰] (فهرست دهات، و نقشه ها)؛

A. Monaco, *L'Azerbeigian Persiano*, *Soc. geogr. italiana*, 1928.

نیز مقالات اردبیل، بزرگند، گنزه، خوی، مراغه، مرند، موقان، نیریز، سلماس، ساوجبلاغ (مهاباد)، شین، سیسر، سولدوز، تبریز، ارمیه، اشنو.

(V. Minorsky)

۱- آذربایجان (تکمله). آذربایجان ایران سرزمین

پهنای آن است بمساحت ۱۱۰,۷۵۴ کیلومتر مربع که تمام قسمت شمال غربی ایران را دربر میگیرد و از طرف شمال به رود ارس و از مشرق به دریای خزر و قسمتی از گیلان و از جنوب و جنوب غربی به ناحیه زنجان و کردستان ایران و از مغرب به ترکیه و از جنوب غربی به عراق محدود است، و اکنون در تقسیمات کشوری ایران شامل استانهای سوم و چهارم است. مرکز استان سوم تبریز و مرکز استان چهارم رضائیه (ارمیه سابق) است. آذربایجان شکن تلفظ امروزی آنست و در کتب فارسی قدیمتر آذربایگان و آذرباذگان و در کتب عربی آذرتیجان ضبط شده است. ارتفاع نقاط مختلف آذربایجان (بجز کوهها) از ۹۰۰ تا ۱۵۰۰ متر («دائرة المعارف بریتانیکا»: آذربایجان) و حد متوسط ارتفاع نقاط مختلف آن ۱۸۰۰ متر است (ایران شهر) از انتشارات کمیسیون ملی یونسکو، یکم، تهران، ۱۳۴۲، ۷). کوههای آذربایجان از سنگهای آتشفشانی بوجود آمده است و بلندترین آنها سبلان با ارتفاع ۴۸۱۱ متر و سهند با ارتفاع ۳۷۰۰ متر و آزارات کوچک در مرز ایران و ترکیه با ارتفاع ۳۹۱۳ متر است. کوههای یسوداغ



آذربایجان

میگذرد. رشته‌های راه‌آهن، تهران را از راه میانه و سراز به تبریز و از راه تبریز و سرب و جلقا به شوروی و از راه تبریز و قشور به ترکیه و اروپا می‌پیوندد.

شهر تبریز دارای دانشگاهی است با دانشکده‌های مختلف علمی و فنی و ادبی، و شهر رضاییه دارای دانشکده کشاورزی است.

نام آذربایجان از نام آتروپات (بلفظ یونانی: آتروپاتس) سردار ماد گرفته شده و معنی آن «در پناه آتش» است. آتروپات در زمان داریوش سوم ساتراپ ماد بود و در جنگ داریوش با اسکندر در گوگایل فرماندهی سپاهیان مادی و کادوسی و آلبانی و ساکاسی را برعهده داشت. آتروپات پس از شکست داریوش به اسکندر پیوست، و اسکندر در زمستان سال ۳۲۷-۳۲۸ ق. م. او را بجای آکسودات^۱ (که در نظر اسکندر از اعتبار و اعتماد افتاده بود) ساتراپ ماد کرد. در جشن عروسی معروف درشوش (۳۲۴ ق. م.) آتروپات دختر خود را به پردیکاس^۲ که یکی از سرداران اسکندر بود داد. پس از مرگ اسکندر و تقسیم امپراتوری او، آتروپات قسمت شمال غربی ماد را در تصرف خود نگاهداشت و آن را بصورت امارت مستقل درآورد، و از آن زمان به بعد این ناحیه را بنام او خواندند. این معنی را جغرافی نویسان اسلامی تا اندازه‌ای بطور مبهم میدانستند، و از این موقع نقل شده است که نام آذربایجان از نام شخصی بنام آذرباد مشتق است (معجم البلدان): آذربایجان). آذربایجان پیش از آتروپات جزو سرزمین ماد محسوب میشد و تاریخ آن با تاریخ دولت ماد و دولت هخامنشی آمیخته است. تاریخ آذربایجان پیش از دوران ماد را باید در تاریخ دولت اورارتو^۳ و قبایلی که در نواحی مختلف آن میزیستند جستجو کرد. آشوریها ناحیه میان رودارس و کوههای اورین (در خوی) و قره‌داغ (در اهر) را «سان‌گی‌پوتو»^۴ مینامیدند، و این ناحیه در قرون نهم و هشتم ق. م. در قلمرو اورارتو بوده است. کادوسیان در دره قراسو ساکن بودند و اورارتوها و باقائیه^۵ در مغرب دریاچه ارمیه حکومت داشتند. مانائیه^۵ در جنوب دریاچه ارمیه و مشرق آن نیز مستقر بودند و در قسمت شمالی این دریاچه قبیله دالیان سکونت داشتند.

تاریخ آذربایجان بعنوان ناحیه‌ای مشخص از هنگام دعوی استقلال آتروپات آغاز میشود و از آن زمان به بعد

دهات و نقاط دور دست هنوز موجود است. تغییر زبان تکلم از آذری ایرانی به آذری ترکی از زمان تسلط سلجوقیان آغاز شده و در دوره تسلط ترکمانان و آغاز عصر صفوی، این تغییر بیشتر شهرها و دهات را شامل شده است. در زبان ترکی آذری آثار لغات آذری قدیم فراوان دیده میشود. در آذربایجان همواره شماره شعرا و نویسندگان بزرگی که بزبان فارسی دری سخن گفته و نوشته‌اند فراوان بوده است و بعضی از ایشان از سخنوران طراز اول زبان فارسی هستند. اما زبان ترکی آذری نیز ادبیات وسیع درخشانی دارد و بعضی از گویندگان آن در ردیف بزرگترین شعرای زبان ترکی محسوب میشوند. اکثر ساکنان آذربایجان ایرانیان متکلم به زبان ترکی آذری و در درجه دوم ایرانیان نبرد زبان و پس از آن اقلیت‌های ارمنی و آسوری و یهودی هستند. تعلیم و تعلم در آذربایجان همیشه بزبان فارسی بوده است. اکثر مردم آذربایجان دین اسلام و مذهب تشیع دارند. کردها سنی مذهب و ارمنی‌ها و آسوری‌ها مسیحی هستند. پیش از استقرار دولت صفوی مذهب اکثر مردم آذربایجان سنی شافعی بوده است.

محصولات کشاورزی آذربایجان در درجه اول غلات و بعد سیوه و دانه‌های روغنی و پنبه و چغندر قند است. رضاییه و مراغه و آذرشهر* (دهخوارقان سابق) از لحاظ سیوه و مخصوصاً انگور بسیار غنی است. مناطق کردنشین و کوهستانهای اطراف اردبیل از مناطق مهم تربیت گوسفند است و پشم گوسفند آذربایجان معروف است.

در آذربایجان معادن مس و سرب و آهن و زغال سنگ و نمک و زرنیخ وجود دارد، و اثر نفت نیز در آنجا دیده شده است.

آبهای معدنی آذربایجان از قدیم مشهور بوده است و مخصوصاً آبهای گرم معدنی دامنه‌های کوه سیلان هرسال تابستان عده کثیری از مردم را بسوی خود جلب میکند. صنعت معروف آذربایجان قالی بافی است و مخصوصاً قالی‌های تبریز شهرت جهانی دارد. گلیم و نمد و پارچه‌های پشمی نیز از مصنوعات معروف آذربایجان بوده است. صنایع جدید بتازگی در آذربایجان رواج یافته و مراکز مهم صنعتی در درجه اول تبریز (کارخانه ماشین‌سازی و تراکتورسازی) و رضاییه است.

راه اسفالت شده ترانزیتی ترکیه به تهران از آذربایجان



برای تعظیم آتشکده آذرگشنسپ پیاده به شیز میرفتند و نذرها و تحفه‌ها بدانجا میبردند. آثار عجیب و نقش و نگارهای آتشکده آذرگشنسپ تا زمان سعودی باقی بوده و از جمله این نقشها صور افلاک و ستارگان و نقشه جهان نما از خشکی‌ها و دریاها و آبادیها و تصاویر نباتات و حیوانات بوده است. بگفته سَعَر بن مُهَلْهَل آتش آتشکده‌های زردشتیان از این آتشکده روشن میشد، و بر بالای قبه آن هلالی از نقره نصب شده بود که حکم طلسم داشت. بگفته سمر در زمان او از بنای این آتشکده ۷۰۰ سال گذشته بود (← [معجم البلدان]: شیز). مطالبی که در گفته‌های سمر آمده است آیهخته با خرافات است، اما دلیل اهمیت فوق‌العاده این آتشکده در زمان ساسانیان و در نظر زردشتیان است. مردم شیز جشن‌های دینی را با آداب و مراسم خاص انجام میدادند. یکی از مواد پیمان آشتی میان اعراب و مرزبان آذربایجان این بوده است که مسلمانان مردم شیز را در برگزاری اعیاد و آئینهای خود آزاد بگذارند ([فتوح البلدان] بلاذری، چاپ مصر، ۳۴۴). ظاهراً قلعه و راه^۱، که آن را با فراسپه^۲ یکی دانسته‌اند (« ایرانشهر» مارکوارت، ۱۰۸)، همان قلعه شیز بوده است. بعیده مارکوارت پایتخت دیگر آذربایجان در دوران پیش از اسلام شهر اردبیل بوده است، و این عقیده او مبتنی بر گفته نویسندگان کتب فتوح و جغرافیا است. بلاذری تصریح کرده که اردبیل بهنگام حمله عرب قصبه آذربایجان بوده است و مرزبان آذربایجان در آن می‌نشسته و جمع مالیات آذربایجان بدست این مرزبان بوده است. بودن دویا پتخت در آذربایجان شاید باین معنی باشد که شیز پایتخت زمستانی و اردبیل بجهت سردی آب‌وهوا پایتخت تابستانی بوده است.

در زمان ساسانیان مرزبان آذربایجان را شَهَب می‌گفته‌اند (لازارفرب^۱، بنقل مارکوارت در «ایرانشهر»، ۱۱۲). مارکوارت کلمه «شهب» را صورتی از «خَشْشَه پاره» (ساتراپ) دوره هخامنشی میداند.

هنگامیکه خسرو انوشیروان بتخت نشست ایران چهار «پادوسپان»^۱ داشت که یکی از آنان پادوسپان آذربایجان و ارمنستان و طبرستان بود. طبری نام پادوسپان آذربایجان را بهنگام جلوس انوشیروان ضبط کرده ولی این نام در

در بیست و سه قرن مراحل مختلفی را از استقلال و نیمه استقلال و تابعیت دولتهای مرکزی بعنوان ایالتی جداگانه گذرانده است. بطور خلاصه میتوان چنین گفت که هرگاه در ایران دولتی قوی با روش اداره مرکزی بر سر کار بود آذربایجان بعنوان یکی از ایالات مهم مملکتی از هرجهت تابع آن دولت میشد و هرگاه که یک حکومت مرکزی واحد و نیرومند در میان نبود، و یا نظام ملوک‌الطوایفی بوجود میامد، آذربایجان دست کم استقلال داخلی پیدا میکرد. در سال ۲۲۰ ق.م. اَرتَبَرزَن^۱، پادشاه آذربایجان، قلمرو خود را تا حدود دریای سیاه بسط داد، اما ناگزیر شد که با آنتیوخوس^۲ بزرگ، پادشاه سلوکی، معاهده‌ای به زبان خود و سود او ببندد. از پادشاهان آذربایجان در دوره اشکانیان اَریوَرزَن^۳ و پسر او اَرتَبَرزَن^۴ را می‌شناسیم. اَرتَبَرزَن در سال ۳۲ ق.م. در کنار رود ارس با آنتونیوس^۵ سردار روم ملاقات کرد و بعدها از پادشاه بارت شکست خورد و به اوگوستوس^۶ امپراتور روم پناه برد و کمی پیش از سال ۲۰ ق.م. در رم وفات یافت. پادشاهان آذربایجان در زمان اردشیر اول ساسانی بعنوان «اتورپاتکان‌شاه» یا «آذرباذگان‌شاه» شناخته میشدند ([المسالک و الممالک] ابن خردادبه، ۱۷، ص ۵۰).

در زمان ساسانیان شهر شیز واقع در آذربایجان اهمیت فراوان داشته است. از مدائن یا تیسفون راهی به شیز بوده است و شهر زور در نیمه این راه قرار داشته، و به همین جهت آن را «نیم از راه» میخوانده‌اند. نامیده شدن شهر زور به «نیم از راه» دلیل اهمیت راه میان پایتخت ساسانی و شهر شیز و نیز دلیل اهمیت خود شهر شیز بوده است. بگفته باقوت مردم مراغه شهر شیز را گزنا میخواندند و ظاهراً به همین علت است که آنرا با خنزه و گنزه و با گز که^۷ در یونانی یکی دانسته‌اند. بگفته نویسندگان یونانی، گز که با گنزه یکی از دویا پتخت آذربایجان قدیم بوده است و این معنی با موقعیت مهمی که مؤلفان اسلامی برای شیز در زمان اشکانیان و ساسانیان ذکر کرده‌اند سازگار است. بگفته سعودی ([التنبیه والاشراف]، بیروت، ۱۹۶۵، ۹۵) شهر شیز پایتخت تابستانی اشکانیان بوده و آذمکده معروف آذرگشنسپ (آذرگشتس، و بتصحیف: آذرگُش) در آن قرار داشته است. پادشاهان ایران پس از جلوس بر تخت

۱ - Artabazanes ۲ - Antiochus ۳ - Ariobarzanes ۴ - Artavazdes ۵ - Antonius ۶ - Augustus
۷ - Gazaka ۸ - Vera ۹ - Fraaspu ۱۰ - Lazare de Pharp ۱۱ - Padōspan



و رسوم اعیاد خود باز ندارند. ذکر اکراد بلاشگان و میان‌رودان و سیلان در این پیمان ظاهراً باین جهت است که افراد این چادرنشینان قسمت عمده سپاه مرزبان آذربایجان را در جنگ با اعراب تشکیل میدادند، و اینان مخصوصاً این‌ماده را در پیمان بنفع خود گنجایند. ذکرشیز چنانکه گذشت دلیل اهمیت فوق‌العاده این شهر از نظر دین زردشت بوده است. اکراد سیلان و بلاشگان ظاهراً چادرنشینانی بوده‌اند که به مذهب خرسیان* گرویده و در قرنهای بعد پرهیری بابک خرم دین با سپاه خلیفه جنگیده‌اند.

پس از فتح آذربایجان بدست اعراب، قبایل عرب از بصره و کوفه و شام برای سکونت بدانجا روی آوردند و زمینهای وسیعی را خریدند و کشاورزان آن را رعیت (مزارع - کشکزار) خود ساختند. وژان (وزدان کُرت، «ایران‌شهر» مار کوارت) بهنگام آمدن اعراب بنی بود بر ارس، و مروان محمد اموی زمینهای مجاور آن را آباد کرد و باروئی برآن کشید. این شهر پس از زوال دولت بنی‌امیه به خاندان بنی‌عباس تعلق یافت و زبیده دختر جعفر بن منصور مالک آن شد. برزند که در ۱۴ یا ۱۵ فرسخی اردبیل بود قریه‌ای بیش نبود، و افشین هنگام جنگ با بابک و محاسره او، آنجا را بصورت شهر درآورد. شهر سراغه افزارود خوانده میشد و پس از تصرف عربها قریه‌المراغه و بعد باختصار مراغه خوانده شد و در زمان هارون الرشید خزیمه بن خازم والی آذربایجان و ارمستان باروئی برآن کشید و آن را لشکرگاه ساخت. مرند بهنگام آمدن مسلمانان قریه کوچکی بود و شهرت و اعتبار آن از زمان خلیف ابوالعباس و مخصوصاً پسرش محمد بن یعقوب، که در آنجا آبادیها کرده و بناها ساخته بود، آغاز میشد. شهرهای سهم آذربایجان ظاهراً بهنگام فتح عرب اردبیل و ارمیه و شیز بوده‌اند و شهرهای دیگری که پس از فتح اسلام شهرت و اعتبار یافته‌اند پیش از اسلام شهرک‌هایی بیش نبوده‌اند. امرای عرب مخصوصاً برای حفظ زمینهای خود و احتمالاً برای حفظ رعایای مسلمان خود از حملات مردم دیگر آذربایجان که اسلام نیاورده بودند، باروهای برگرد املاک وسیع خود میکشیدند. داخل این باروها بتدریج بصورت شهرهای نسبتاً مهم درآمد. تصرف املاک آذربایجان از طرف اسرای خودمختار عرب احتمالاً به توسعه شهرنشینی در آذربایجان کمک کرده است. مثلاً تبریز

چاپ طبری ناخوانا است و شاید زاذی یا زاذویه پسر نخیرجان (نخویرگان) باشد. این نخیرجان یا نخویرگان عنوان یکی از خانواده‌های معروف ایران بوده («تاریخ ساسانیان» نولدکه، لیدن، ۱۸۷۹، ۱۵۳) و یکی از ایشان گنجور یکی از پادشاهان ساسانی بوده است ([معجم البلدان] یاقوت: نخیرجان). دهخوارگان (آذرشهرامروز) در آذربایجان نام خود را از این نخویرگان دارد (ده نخیرجان مذکور در معجم البلدان). بگفته طبری انوشیروان سپاه ایران را زیرنظر چهار سپهبد قرارداد که یکی از ایشان سپهبد آذربایجان و آنسوی آذربایجان بود. سپهبدان آذربایجان در سالهای آخر شاهنشاهی ساسانی فرخ هرمزد و پسرش رستم معروف به رستم فرخزاد، سردار ایران در جنگ قادسیه، بودند ([ایران در زمان ساسانیان] کریستن من ترجمه رشید یاسمی تهران، ۱۳۴۴، ۵۰۰). فرخزاد برادر رستم نیز از افراد مقتدر آن زمان بوده است. ثعلبی ([اغر اخبار ملوک الفرس]، چاپ پاریس، ۷۳۸) رستم را «آذری» میخواند و این حاکی از آنست که اصل این خانواده از آذربایجان بوده است. ظاهراً پس از کشته شدن رستم، برادرش اسفندیاز (اسفندیار) سپهبد آذربایجان شده است زیرا مقارن حمله عرب به آذربایجان، در محاسره ای که برای تسلیم آذربایجان تدوین شده نام او آمده است (طبری، حوادث سال ۲۲ هجری)، و طبری تصریح کرده که او برادر رستم فرخزاد بوده است. برادر دیگر اسفندیاز، بنام بهرام نیز در آذربایجان با اعراب جنگیده و شکست خورده است. روایات مختلفی که از فتح آذربایجان بدست اعراب در دست است حاکی از جنگهای مختلفی است که برای فتح آذربایجان روی داده است و نشان میدهد که مردم آذربایجان مانند مردم بسیاری از نواحی دیگر ایران بارها برضد اعراب قیام کرده‌اند و هربار سرداری مأمور فرونشاندن شورش و تکمیل فتوحات گردیده است. در [فتوح البلدان] مضمون پیمان آشتی میان مرزبان آذربایجان و خدیفه بن پیمان سردار عرب، که از جانب عمر بن خطاب و مغیره بن شعبه مأمور فتح آذربایجان بوده، ذکر شده است. مضمون این پیمان از نظر تاریخ آذربایجان دارای اهمیت است. از سواد این پیمان یکی این بوده که فاتحان متعهد شوند آتشکده‌ای را ویران نسازند و به اکراد بلاشگان (بلاشگان) و میان‌رودان و سیلان کاری نداشته باشند و نیز مخصوصاً مردم شیز را از برپاداشتن آداب دینی



است (یوستی، «نامنامه ایرانی»). این ابوالساج دیوداد در خدمت خلفا به مناصب بزرگی رسید و در جنگ با بابک نیز از افراد مؤثر بود. سپس چندین بار به حکومت رسید و گویا بعدها به صفاریان پیوست. پسر او محمد بن ابی الساج از سرداران بزرگ بود که از اطاعت خلیفه سرپیچید و در سال ۲۸۰ سراغه را تصرف کرد. خلافت بغداد بعثت گرفتاریهای فراوان صلاح در آن دید که با او کنار بیاید و معتضد در سال ۲۸۵ او را والی سرتاسر آذربایجان و ارمستان کرد و او در سال ۲۸۶ پسر خود ابوالمسافر را بعنوان وثیقه و گروگان به بغداد فرستاد. در سال ۲۸۲ پسر دیگر ابوالساج بنام یوسف، که او نیز سرداری بزرگ بود، به سراغه نزد برادرش فرار کرد. در سال ۲۸۸ و بای سختی سرتاسر آذربایجان را فراگرفت و در همین سال محمد ابن ابی الساج که به او لقب افشین داده شده بود وفات یافت و پسرش دیوداد بن محمد جای او را گرفت. اما یوسف ابن ابی الساج به حکومت برادرزاده خود راضی نشد و در جنگی که با او کرد پیروز شد و دیوداد به بغداد گریخت و یوسف والی مستقل آذربایجان گردید. در سال ۲۹۵ او را خلافت مکنفی، سرداری بنام خاقان مکنفی رایه جنگ یوسف بن ابی الساج فرستادند، ولی دوا این سردار موفقیتی نسب نکرد و به همین جهت ناگزیر شدند که یوسف را رسماً به حکومت سراغه و آذربایجان بستانند و نائب او این دلیل نصرانی را خلعت دهند (سال ۲۹۶). در سال ۳۰۳ یوسف باز از اطاعت مقتدر خلیفه سرپیچید و مدارای خلیفه با او سودی نبخشید و یوسف با از آذربایجان بیرون نهاد و حتی ری را نیز بتصرف درآورد و در سال ۳۰۶ مونس خادم سردار خلیفه مقتدر بالله را شکست داد. یوسف سرانجام در سال ۳۰۷ در جنگی که در اردبیل با سپاه خلیفه کرد شکست خورد و گرفتار شد و او را با تشهیر وارد بغداد کردند. در این میان ابوالمسافر، پسر دیگر محمد بن ابی الساج که در بغداد گروگان بود والی آذربایجان شد، ولی سپاه او بر او شوریدند و او را در سراغه کشتند و غلام او مقلح را والی آذربایجان کردند. بگفته ابن حوقل یوسف بن ابی الساج با روی سراغه را ویران کرد و دفاتر و دواوین آذربایجان را از سراغه به اردبیل نقل کرد. او میگوید علت این کار آن بوده که اردبیل در وسط ناحیه آذربایجان قرار دارد، ولی ظاهراً چنین نیست و علت آن بوده که سراغه به عراق

شهرکی خرد بوده و رواد آذری و فرزندان او آنجا را بصورت شهر بزرگتری درآورده‌اند. وجود این باروها موجب شد که اسرای عرب در دوره‌های بعد، بهنگام ضعف خلافت مرکزی، از اطاعت آن سرپیچند و از فرستادن مالیات و خراج خودداری کنند. در سال ۹۸ ه. که مأمون هنوز در خراسان بود و حسن بن سهل را به عراق فرستاد، عده‌ای از اسرای عرب در آذربایجان در قلمرو خود دعوی استقلال داشتند. یعقوبی (تاریخ)، ترجمه فارسی، دوم، ۴۶) نام عده‌ای از این امیران را ذکر می‌کند: محمد بن رواد آذری و یزید بن بلال یمنی و محمد بن حمید همدانی و عثمان بن افکل و علی بن مرقطانی. ظاهراً بابک خرم‌دین نیز از ضعف خلافت مرکزی و دوری مأمون از آن استفاده کرده، قسمتهای مهمی از شمال شرقی آذربایجان را بتصرف درآورده بود. در قیام بابک عده‌ای از اسرای فرصت طلب عرب که در آذربایجان بودند، چون عصمه کردی اسیر شدند و محمد بن بعث اسیر قلعه شاهی، برای تحکیم موقعیت خود در برابر خلافت مرکزی با او همکاری داشتند. پس از آنکه بغداد مصمم بدریشه بن کردن بابک شد این امر با بوحشت افتاده خود را بدبغداد نزدیک ساختند و در دست کردن دار بابک نوشیدند. احتمال می‌رود که این امیران از قدرت بابک بوحشت افتاده میخواستند که با نزدیکی به دستگاه خلافت و اطاعت از آن، وضع بابک را متزلزل سازند، زیرا محمد بن بعث پس از شکست بابک دوباره دعوی استقلال کرد و در زمان متوکل پس از جنگهای خونینی گرفتار شد و به بغداد فرستاده شد. بطریق (اسرای فلودال) ارمستان نیز چنین کردند و بابک را بغدر گرفته تسلیم افشین کردند، ولی چندی بعد شورش خونینی در ارمستان بر ضد خلافت بغداد برپا نمودند.

در نیمه دوم قرن سوم و اوایل قرن چهارم خاندان ساجیان* در آذربایجان حکومت داشتند و اینان ناهی از خلیفه اطاعت می‌کردند و گاهی دعوی استقلال می‌نمودند. جد این خاندان، ابوالساج دیوداد بن دیودست، به‌قرینه نام خود و پدرش، ایرانی بوده است زیرا عربها چنین نامهایی به فرزندان خود نمی‌دادند، و از اینکه یکی از افراد این خاندان ملقب به افشین شده میتوان حدس زد که از مردم اسروشته ساوراء شهر بوده‌اند زیرا پادشاهان اسروشته به افشین ملقب بودند و این کلمه با پی‌سینه اوستائی یکی



آذربایجان

خوارزمشاه و تعقیب کسان او شهرهای ایران را بیاد غارت و ویرانی دادند. مردم تبریز اضهار اتقباد کردند و نجات یافتند، اما سرده اردبیل مقاومت کردند و دوبار سپاه مغول را عقب راندند ولی سرانجام شکست خوردند و اردبیل نیز مانند شهرهای دیگر ویران شد. آذربایجان پس از رفتن بیه و سبتای میدان تاخت و تاز سلطان جلال الدین خوارزمشاه شد و خرابی بسیار به آن راه یافت. پس از زوال دولت سلطان جلال الدین و تصرف کامل آذربایجان بدست مغول، آذربایجان مسکن اصلی قوم مغول* و ایلخانان* ایران گردید، و مغول در آبادانی آذربایجان کوشیدند. نصیرالدین طوسی سخنی از قول جلال الدین خوارزمشاه به هولاکو نقل کرد. جلال الدین که از ویرانگریهایش شکایت شده بود، گفته بود که ما جهانگیریم و در جهانگیری نمیتوان مردم را رعایت کرد، و چون جهانگیری تمام شود به جهانداری خواهیم پرداخت. اما هولاکو در این مورد گفته بود که ما هم جهانگیریم و هم جهاندار، با دشمن جهانگیریم و با رعیت جهانداریم. این سخن دست کم در آذربایجان راست درآمد و در دوران مغول شهرهای آذربایجان روی به آبادی نهاد. بدستور هولاکو در مراغه رصدخانه ساخته شد و در شهر خوی بتخانه‌ها (معابد بودائی) برپا آردید. بناهای غازان در تبریز و جاهای دیگر معروف است. در زمان غازان شهر تبریز بزرگتر از سابق گردید و یکی از سرائر مهم جهان شد. تجار روم و فرنگ امتعه خود را به این شهر می‌آوردند و بازارهای آن در زیبایی معروف بود. وزرای عهد مغول از قبیل رشیدالدین همدانی و تاج الدین علیشاه بناهای مهمی در تبریز برپا کردند. پس از ضعف ایلخانان در آذربایجان اسرای مستقل حکومت یافتند و چوپانیان* و ایلکانیان* در قسمتی از قرن هشتم حکام مستقل آذربایجان بودند. در سال ۷۸۷ که سلطان احمد ایلکانی از تبریز به بغداد رفت توقتش خان از دربند خزر گذشته به آذربایجان حمله برد و شهر تبریز را دستخوش کشتار و غارت کرد. این ویرانی یکی از بزرگترین ویرانی‌هایی است که تبریز بخود دیده است.

در زمان مغول تقسیمات اداری آذربایجان تغییر کرد و آذربایجان به نه تومان* تقسیم شد که جمعا بیست و هفت شهر داشت: ۱- تومان تبریز (تبریز و اوچان و طسوج) ۲- تومان اردبیل (اردبیل و خلخال) ۳- تومان ششگین (سرکب از چندشهر) ۴- تومان خوی (خوی و سلماس و

و مرکز خلافت نزدیک بوده است و او که قصد طغیان داشته میخواست است که مانند بابک در ناحیه دورتری باشد. در قرن چهارم اردبیل و دیگر شهرهای آذربایجان از جهت فراوانی و ارزانی چنان بود که ناهی در اردبیل ه گرده نان و با یک سونیم گوشت به یک درهم خریده میشد.

از شهرهای معروف آذربایجان در قرن چهارم نورسره یا نوئسره در دوازده فرسخی اردبیل به مراغه بوده است. کولسره از شهرهای مهم تجارتی بوده و در آغاز هرماه قمری بازار بزرگی در آن برپا میشد، و گاهی صدهزار تا یک میلیون کوسفند در آن معامله میشده است. شهر سراز (سراب) که میان اردبیل و کولسره بوده بازارهای زیبا و مهمانخانه‌های پاکیزه داشته (|صورة الارض| این حوقل، ترجمه فارسی، ۹۸)، در شهر خونج یا خونا (کاغذکنان) که شهر مرزی جنوب آذربایجان بوده، پاسگاه کمرک آذربایجان قرار داشته و درآمدی آن در سال ۱۰۰ هزار دینار بوده است.

ضغر بنک سلجوقی در سال ۴۰۶ به آذربایجان رفت و ابو منصور و هسودان بن محمد روانی صاحب تبریز و دیگر اسرای محلی آذربایجان باطاعت او درآمدند. چنین مینماید که سلجوقیان شیوه اقطاعی و سلوک الطوائفی را ترجیح میدادند و اسرای محلی را در امور داخلی خود آزاد میگذاشتند. از اسرای محلی آذربایجان در زمان سلجوقیان، در قرنهای پنجم و ششم، اسماعیل یاقوتی و پسر او مدک سودود و سکمان قطبی (در حدود ۵۰۰) و احمد یل صاحب سراغه را می‌شناسیم. احمد یلیان* در مراغه حکومت داشتند و از ایشان آقسنقر و ارسلان آبه و علاء الدین کرپا ارسلان معروف بودند. نظامی هفت پیکر* را بنام کرپا ارسلان سروده است.

در نیمه دوم قرن ششم بیشتر آذربایجان در دست اتابکان آذربایجان بوده و این اتابکان حتی بر فرمانروایان خود که پادشاهان سلجوقی بودند تحکم میکردند، و ارسلان شاه سلجوقی در حقیقت آلت دست اتابک ایلدگز بوده است. در نیمه دوم قرن ششم گرجیان* نیرومند شدند و به ولایات ارمنستان و آذربایجان دست اندازی کردند و ایلدگز در سال ۵۰۷ ایشان را شکست داد.

پس از حمله چنگیز خان* به ماوراءالنهر و خراسان، بیه و سبتای دوتن از سرداران مغول بدنبال سلطان محمد



داخه ایران و کوتاه کردن دست ازبکان* از خراسان موفق به استرداد این نواحی گردید.

پس از سقوط دولت صفویه، در دوره‌ای که ایران عملاً میان روس و عثمانی و اشرف افغان تقسیم شده بود، آذربایجان در دست دولت عثمانی بود، ولی دیری نپایید که نادرشاه آن را از تصرف دولت عثمانی بیرون آورد و در صحرای مغان آذربایجان تاجگذاری کرد.

کریمخان زند در سال ۱۱۷۵ آذربایجان را از دست خانهای محلی که پس از نادرشاه سربرآورده بودند گرفت و فتحعلیخان افشار را شکست داد و کافظمخان قرجه‌داغی و شهبازخان دُنبلی مطیع او شدند. پس از مرگ کریمخان زند، باز خانهای محلی در آذربایجان سربرآوردند و آقا محمدخان قاجار* در سال ۱۲۰۵ موفق شد که آذربایجان را کاملاً مطیع کند.

با روی کار آمدن سلسله قاجاریه در ایران پیشروی امپراتوری روسیه به جنوب و تصرف گرجستان صورت عمل بخود گرفت و ارمنستان و آران و دربند و شروان مورد تهدید قرار گرفت. خشونت‌های ناخردمندانه آقامحمدخان و سیاست ضعیف فتحعلیشاه و قدرت نظامی برتر روسیه موجبات شکستهای پی‌درپی سپاه ایران را فراهم آورد. بموجب فصل سوم معاهده گلستان که در ۱۸۱۲/۱۲۲۸ میان روسیه و ایران بسته شد ولایات قراباغ و شکی و شروان و قبه و دربند و باکو و قسمتی از طالش و همه گرجستان و داغستان و محال‌شوره‌گی و آچوق‌باشی و منگریل و آبخاز به دولت روسیه واگذار شد. در نتیجه جنگهای سال ۱۲۴۳ ژنرال آریستوف سردار روسی تبریز را تصرف کرد و سپاه روس قسمت مهم آذربایجان را اشغال کرد و دولت ایران از روی اجبار به معاهده ترکمان‌چای تن در داد.

در زمان قاجاریه و مخصوصاً در زمان سلطنت فتحعلیشاه آذربایجان بجهت جنگهای ایران و روس مرکز نظامی ایران گردید و شهر تبریز درحقیقت پایتخت دوم ایران شد. عباس میرزا ولیعهد و وزیرا میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ قائم‌مقام* در آبادانی آذربایجان و مخصوصاً تبریز کوشیدند. سیاحان اروپائی امنیت و نظم آذربایجان را در دوره عباس میرزا با امنیت فرنگستان مقایسه کرده‌اند ([مرآت‌البلدان ناصری]، یکم، ۳۶۴). در دوره قاجاریه (از فتحعلیشاه به بعد) شهر تبریز ولیعهدنشین بود.

از مصائبی که در زمان ناصرالدینشاه به آذربایجان

ارسیه و اشنویه) ۵ - تومان سراو (سراو و میانج و گرمرو) ۶ - تومان مراغه (مراغه و دهخوارقان و دو شهر دیگر) ۷ - تومان مرند (مرند و دزمار و زتوز و گرگر و زنگیان) ۸ - تومان نخجوان (نخجوان و اردوباد و آزادشهر و ساکویه). تومان نهم مشکوک است. بعضی از شهرهایی که حمدالله مستوفی برای این تومانیها ذکر کرده است ناخوانا است و باید در آنها تحقیق شود. از تقسیمات فوق تومان خوی با شهرهای آن تقریباً مطابق استان چهارم در تقسیمات کشوری امروز است.

تیمور حکومت آذربایجان را به پسر خود میرانشاه داده بود. پس از مرگ تیمور ترکمنان قراقویونلو* بر آذربایجان مسلط شدند و با آنکه شاهرخ پسر تیمور سه بار با موفقیت به آذربایجان لشکرکشی کرد، آذربایجان همچنان در دست قراقویونلوها ماند. پس از برافتادن قراقویونلوها آذربایجان بدست آق‌قویونلوها* افتاد و مدتی تبریز پایتخت بخش وسیعی از ایران بود. در زمان قراقویونلوها و آق‌قویونلوها بناهای زیبایی در تبریز ساخته شده که وصف آن را در سفرنامه‌های اروپائیان آن عصر می‌بینیم. پس از تصرف آذربایجان بدست شاه اسماعیل اول صفوی تبریز مدتی پایتخت ایران بود ولی پس از شکست او از سلطان سلیم، پایتخت به قزوین و بعد به اصفهان منتقل شد. در زمان صفویه* آذربایجان محل جنگهای خونین میان سپاهیان ایران و عثمانی بود، و عثمانیان بارها تبریز را تصرف درآوردند، و یکبار هم در سال ۹۹۳ مانند توقتمش‌خان آن را بکنی ویران کردند. امکندریکک منشی که پس از این ویرانی تبریز را دیده مینویسد: «جمع خانه‌ها که به طلا و لاجورد تزیین یافته بود خراب شده، درها و پنجره‌های نقاشی‌کنده شده بجای همیشه سوخته شده بود... و از چندین هزارخانه دلنشین یکخانه که استعداد نشیمن یکی از اواسط‌اناس داشته باشد سالم نمانده بود...» ([عالم‌آرا]، چاپ‌سنگی، ۳۳۱). شاه عباس پس از رسیدن به سلطنت صلاح در آن دید که تا استقرار کامل در قسمتهای مرکزی و شمالی و شرقی ایران موقتاً از آذربایجان چشم‌پوشد و بموجب پیمانی که در ۹۹۹ میان ایران و دولت عثمانی به امضا رسید آذربایجان غربی و شهر تبریز و گرجستان و ارمنستان و قراباغ و شروان تا نهاوند و لرستان به دولت عثمانی واگذار شد. شاه عباس پس از برقراری نظم و آرامش در



چاپ‌لیدن (-) فهرست)؛ [معجم البلدان] یاقوت (ذیل آذربایجان و شهرهای آن ناحیه)؛ [نزهة القلوب] حمدالله مستوفی، چاپ لیدن، ۸۹-۷۵؛ [رحله] ابن بطوطه، بیروت، ۱۹۶۴، ۳۴-۳۱؛ [روضات الجنان و جنات الجنان] حافظ حسین کربلائی تبریزی، بتصحیح سلطان القرائی (مخصوصاً حواشی جلد ۲)؛ [عالم‌آرای عباسی] اسکندر بیگ منشی، چاپ سنگی تهران؛ [تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز] فادر میرزا، چاپ سنگی تهران، ۱۳۲۳ ق.؛ [مرآت البلدان] ناصری، محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، یکم، تهران، ۱۳۹۳ (ذیل آذربایجان و تبریز)؛ [شهربازار گمنام] کسروی، تهران، ۱۳۰۷، یکم و دوم؛ [تاریخ هجده‌ساله آذربایجان] کسروی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۴۶؛ [تاریخ ماد] دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۴۵؛

J. Marquart, *Eranšahr*, 1901, 108-114; P. Schwarz, *Iran im Mittelalter*, 1932-34

(جلد هفتم این کتاب مخصوص آذربایجان است)؛

V. Minorsky, *Hudud al-'Akum*, London, 1937, 394-97; V. Minorsky, *Tadhkirat al-Mulūk*, London, 1943, 164-68.

(متن فارسی، ۱۱۰-۱۰۷)؛

Pauly - Wissowa, *Realenzyklopädie des Klassischen Altertums*, s. v. Atropates, Atropatene.

و نیز مراجع دیگری که در متن ذکر شده است.

(عباس زریاب)

۲- آذربایجان، جمهوری شوروی سوسیالیستی، واقع در بخش شرقی ماوراء قفقاز، در میان رشته‌های جنوب‌شرقی کوهستان قفقاز و کرانه دریای خزر و رود ارس (که آنرا از آذربایجان ایران جدا می‌کند)، از شمال شرقی محدود است به جمهوری خودمختار داغستان (که خود بخشی است از جمهوری فدرال شوروی سوسیالیستی روسیه). از شمال غربی محدود است (در امتداد رود آترن) به جمهوری گرجستان، و از مغرب به جمهوری ارمنستان (در طول خطی مممت در مشرق دریاچه سوان یا گوگچه). در جنوب غربی، جمهوری خود مختار نخجوان (که در میان اراضی ارمنستان محصور است) جزو جمهوری آذربایجان است، در حالی که کوه‌های قره‌باخ یا قراباغ (که تعداد قابل ملاحظه‌ای سکنه ارمنی دارد) ناحیه

غربی روی آورد قیام کردها بسرپرستی شیخ‌عبدالله کرد بود که باید آن را بیشتر نتیجه سوءسیاست و بی‌تدبیری عمال دولت ایران دانست. در این قیام قسمت مهمی از آذربایجان غربی در آتش قتل و غارت سوخت، و سرانجام سپاه ایران بسرپرستی حمزه میرزا حشمت‌الدوله و مصطفی قلیخان اعتمادالسلطنه و حسنعلیخان امیرنظام گروسی* بزحمت توانستند آتش این فتنه را بخوابانند (سال ۱۲۹۷). در انقلاب مشروطیت، تبریز پس از تهران دارای مهمترین سهم اساسی بود، ولی با اشغال آذربایجان از طرف روسها آثار انقلاب مشروطیت در آن موقتاً از میان رفت. قیام خیابانی پس از جنگ جهانی اول و رفتن روسها از ایران ظاهراً بمنظور ایجاد نوعی استقلال داخلی برای آذربایجان بود، ولی مردم آذربایجان از آن پشتیبانی نکردند. نظیر همین عدم پشتیبانی پس از پایان جنگ جهانی دوم نیز دیده شد. از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ ارتش شوروی در آذربایجان مستقر بود و در ۱۳۲۴ حزبی بنام حزب دموکرات آذربایجان در شهرهای آذربایجان تشکیل شد که هدف آن جدا ساختن آذربایجان از ایران بود. این حزب از طرف ارتش شوروی که در آن روزگار در ایران بود حمایت میشد و به همین جهت سران حزب دموکرات موفق شدند که ادارات را از دست مأموران ایرانی خارج سازند و دولتی تشکیل دهند. نظیر این دولت را حزب کومله کردستان در آذربایجان غربی تشکیل داد. اما با خروج ارتش سرخ از ایران معلوم شد که مردم آذربایجان طرفدار این حزب و دولت آن نبوده‌اند و وقتیکه ارتش ایران به دروازه‌های آذربایجان رسید، مردم شهرهای آذربایجان برضد دولت دموکرات آذربایجان شوریدند و به حکومت آن پایان دادند (آذرماه ۱۳۲۵).

مراجع: [تاریخ‌الرسول و الملوك] طبری، چاپ لیدن، (-) فهرست)؛ [المسالک والممالک] ابن‌خردادبه، چاپ لیدن، ۱۸۸۹، ۲۴-۱۱۹؛ [فتوح البلدان] بلاذری، چاپ مصر، ۱۹۵۷، ۴۰۰-۴۰۶؛ [تاریخ یعقوبی] احمد بن ابی‌یعقوب، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، ۱۳۴۳؛ [مسالک‌الممالک] اصطخری، چاپ لیدن، ۱۸۰۹۴؛ [صورة الارض] ابن‌حوقل، چاپ لیدن، ۳۳۱-۵۵، ترجمه جعفر شعار، تهران ۱۳۴۵، ۱۰۰-۸۱؛ [احسن‌التقسیم فی معرفة الاقالیم] مقدسی، چاپ دوم، لیدن، ۱۹۰۶، ۸۴-۳۷۳؛ [کامل‌التواریخ] ابن‌اثیر،



آذربایجان

خودمختاری را^۱ در داخله آذربایجان تشکیل میدهد. از لحاظ تاریخی، خطه این جمهوری مطابق است با آلبانیا در آثار مؤلفان یونان و روم (استرابون، کتاب ۱۱، فصل ۴؛ بطلیمیوس، «جغرافیا»، کتاب ۵، فصل ۱۱) که در ارمنی بصورت «آلوانک» و در عربی بصورت «ازان» آمده است. آن بخش از این جمهوری که در شمال رود گور (یا کورا) واقعست مملکت شروان (شروان* بعدی) را تشکیل میداد.

پس از شکست ارتش امپراتوری روس، متفقین بخاطر روسیه و از طرف آن کشور باکو را اشغال کردند تا آنرا حفاظت کنند (ژنرال دانسترویل^۲، ۱۷ اوت تا ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۸). سپاهیان ترک فرماندهی نوری پاشا در ۱۵ سپتامبر همان سال باکو را گرفتند و سازسان جدیدی بنام آذربایجان به ولایت قدیمی دادند (ان ناسگذاری، چنانکه در توجیه آن گفته اند، بنابر مشابهت جمعیت ترکی زبان آن با اهالی ترکی زبان ولایت آذربایجان ایران بوده است). چون پس از متارکه مدروس^۳، متفقین دوباره باکو را اشغال کردند (۱۷ اکتبر ۱۹۱۸)، ژنرال تاشین^۴ (۲۸ دسامبر همان سال) حکومت موجود آذربایجان را له وابسته به حزب مساوات بود، بعنوان یگانه حکومت و قدرت محلی برسمیت شناخت. پس از تخلیه متفقین، رژیم شوروی در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ بدون برخورد با مخالفت مسلحانه، در باکو اعلام شد، و آذربایجان یکی از سه جمهوری فدرال ماوراء قفقاز گردید. در ۱۹۳۰ این فدراسیون منحل شد و در ۵ دسامبر ۱۹۳۶ آذربایجان بعنوان یکی از شانزده جمهوری اساسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پذیرفته شد.

جمهوری کنونی خاکی بمساحت ۸۷۷۰۰ کیلومتر^۲ مربع و جمعیتی بالغ بر ۳۲۰۰۰۰ نفر دارد که ۲۸ درصد آنان در شهرها زندگی میکنند. ترک زبانان محلی به نسبت سه بر پنج اکثریت دارند، و ارمنیها ۱۲ درصد و روسها ۱۰ درصد جمعیت را تشکیل میدهند. پایتخت جمهوری، باکو* (باده کوبه) ۸۰۹۰۰۰ نفر جمعیت دارد، و گنجه* (که سابقاً «لیزاولت پل» و کیروف آباد نام داشت) ۹۹۰۰۰ نفر. شهرهای دیگر آذربایجان عبارت است از شماخی، قبه، سالیان، نوحی و مینگه چور.

آذری (در عربی: الآذریه)، زبان ایرانی آذربایجان پیش از رواج زبان ترکی. سخن گفتن به آذری در آذربایجان در طی نخستین قرنهای اسلامی و همچنین ایرانی بودن آن در مآخذ مختلف تصریح شده است. قدیمترین مرجع در این مورد گفته این متفقد (متوفی ۷۵۹/۱۴۲) به نقل این ندیم است [فهرست]، بکوشش فلوگل، ۱۳ که زبان آذربایجان را پهلوی (الفهلویه)، منسوب به فهل، یعنی سرزمینی که شامل اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان بوده است می شمارد. همین قول در عبارت حمزه اصفهانی (به نقل یاقوت در «معجم البلدان»، لیدن، سوم، ۹۲۵، ذیل فهل) و [مفاتیح العلوم] خوارزمی (لیدن، ۱۱۶-۱۷) منعکس است. پس از این متفقد قدیمترین اشاره به زبان آذری را بدون ذکر نام آن در [فتوح البلدان] بلاذری که در ۸۶۹/۲۵۵ تألیف شده می یابیم (چاپ لیدن، ۳۲۸؛ [بیست مقاله] محمد

۱ - B. Langkavel, *Bezeichnung der spätem Griechen*, 1866.

۳ - Clément-Mullet



و استاد وی ابوالعلاء معری آورده به زبان بومی مردم آذربایجان در قرن پنجم دلالت می‌کند. بموجب این داستان خطیب تبریزی در موعظه النعمان به یکی از هموطنان خود برمیخورد و با وی به زبانی که مفهوم ابوالعلاء نیست گفتگو می‌کند و چون ابوالعلاء از هویت زبان جویا می‌شود میگوید این زبان مردم آذربایجان است (در چاپ حیدرآباد، سوم، ۹۳ «الاذریه» و در چاپ عکسی لندن «الادرسجده» بدون نقطه ضبط شده که ظاهراً باید آذریه یا آذریجه باشد. («زبان آذری» کسروی، چاپ پنجم، ۱۳، ج ۱). قول یاقوت حموی که میگوید «مردم آذربایجان را زبانی است که آنرا آذری (الاذریه) می‌نامند و مفهوم کسی جز آنها نیست («معجم البلدان» ، لندن، یکم، ۱۷۲) رواج آذری را مقارن جمله مغول تأیید می‌کند و از بیان زکریا بن محمد قزوینی در «آثار البلاد» (بیروت، ۳۳۹) که در ۱۲۷۵/۶۷۴ تألیف شده و میگوید که «هیچ شهری از دستبرد ترکان محفوظ نمانده است مگر تبریز» برمیآید که اقلاً تبریز تا زمان اباقا از تأثیر ترکی برکنار بوده است. حمدالله مستوفی در قرن هشتم زبان مراغه را «پهلوی می‌ر» میخواند (لذنه القلوب) ، بکوشش دیوبیاقی، ۱۰۰؛ در چاپ لسترنج «پهلوی مغرب» درست بنظر نمیآید، ص ۱۰۷. که در آن ضمناً زبان ولایت کشتافی در کناره غربی دریای خزر را پهلوی میخواند، و غرض از پهلوی بطوریکه از قول ابن مقفع نیز برمیآید زبان بومی نواحی شمال غربی و مغرب و مرکز ایران (سرزمین ماد) بطور کلی است، ولی برخلاف نظر مارکوارت («ایران‌شهر» ، ۱۲۳، ج ۵) نمیتوان آنرا کاملاً منطبق بر زبان اشکانی شمرد.

از این شواهد آشکار است که مردم آذربایجان قبل از رواج ترکی بزبانی که از گویشهای مهم ایرانی بوده و بمناسبت نام آذربایجان آذری خوانده میشده سخن می‌گفته‌اند که با زبان ری و همدان و اصفهان از یک دست بوده است و تا قرن هفتم و هشتم و با احتمال قوی مدتی پس از آن نیز زبان غالب آذربایجان بوده است.

نفوذ ترکی در آذربایجان. ضعف تدریجی زبان آذری بانفوذ زبان ترکی در آذربایجان آغاز شد. نخستین گروه ترکان در زمان حکومت محمود غزنوی به آذربایجان راه یافتند (ابن اثیر، حوادث سال ۴۲۰). اما از زمان تسلط سلجوقیان بود که قبایل ترک با کثرت بیشتری به

قزوینی، ۱۴۵) که کلمه «حان» بمعنی «حائر» یعنی منزل و کاروانسرا را از «کلام اهل آذربایجان» نقل می‌کند (قس. «خانی» در گویش شاهرود خلیخال بمعنی چشمه). اما قدیمترین ذکر کلمه آذری را پس از ابن مقفع در کتاب «البلدان» یعقوبی که در حدود ۸۹۱/۲۷۸ تألیف شده میتوان یافت (چاپ لندن، ۲۷۲) که مردم آذربایجان را مخلوطی از ایرانیان آذری و جاودانیه قدیم می‌شمارد و ظاهراً منظورش آذربایجانیهای مسلمان و آذربایجانیهای پیرو بابک خرمدین است. ازین گفته چنین بنظر میآید که آذری گذشته از زبان، بر مردم آذربایجان نیز اطلاق میشده است. سپس قول مسعودی، متوفی در ۳۴۵/۹۵۶ («التنبيه و الاشراف» ، لندن، ۷۸) در دست است که به وحدت زبانهای ایرانی و اختلاف گویشهای آن اشاره می‌کند و بطور مثال از زبانهای پهلوی (فهلویه) و ذری و آذری که ظاهراً مهمترین گویشهای ایرانی در نظر وی بوده است نام می‌برد. پس از وی باید از گفته ابن حوقل، متوفی در حدود ۹۸۱/۳۷۱ یاد کرد که میگوید «زبان مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنستان ایرانی (الفارسیه) است که آنها را بهم می‌پیوند و عربی [نیز] میان آنان مستعمل است، و از آنها آذری به فارسی سخن میگویند» لکن لسی است که عربی را نفهمد و برخی از بازرگانان و زمین‌داران در آن فصیح‌اند» («صورة الارض» ، چاپ دوم، لندن، ۳۴۸)، که هر چند در آن مبالغه‌ای درباره رواج عربی در آذربایجان و با گسترش زبانهای ایرانی در ارمنستان بنظر می‌آید، گواه روشنی برای ایرانی بودن زبان آذربایجان در قرن چهارم هجری است. مقدسی، متوفی در اواخر قرن چهارم/دهم نیز ایرانی بودن (العجمیه) زبان آذربایجان را در همان قرن تصریح می‌کند، جز آنکه به گفته او زبان آذربایجان برخی دری است و برخی «متعلق» یعنی پیچیده که ظاهراً غرضش تمیز میان زبان عام رسمی (فارسی دری) و گویشهای محلی است («احسن التقاسیم» ، چاپ لندن، ۲۵۹)، و باز میگوید که «زبان آنها [مردم آذربایجان] زیبا نیست... و فارسی آنها مفهوم است و در حروف به فارسی خراسانی شبیه است» (همانجا، ۳۷۸) که باید منظورش در این مورد فارسی دری باشد که طبعاً در مراکز آذربایجان نیز مانند امروز رواج داشته است. داستانی که سحمانی در «مجمع الانساب» (ذیل تنوخی) درباره ابوزکریا خطیب تبریزی متوفی در ۱۱۰۹/۵۰۲



مادی نمیتوانسته باشد، چه آذربایجان و جبال سسکن قوم ساد بوده و هیچ دلیل تاریخی وجود ندارد که پیش از غلبه ترکی زبان دیگری جانشین زبان مادی در آذربایجان شده باشد. جز آنکه میتوان تصور کرد که زبان اشکانی و سپس فارسی بنویس در مراکز عمده آذربایجان تا حدی رواج گرفته و برخی اثرها در آذری بجا گذاشته باشند. اساجون از زبان مادی باستان اثر مستقلى در دست نیست و از آن جزیرخی اصطلاحات و اسامی و کلمات پراکنده عمده تأثیر کتیبه‌های هخامنشی - بجای نمانده است، تشخیص دقیق تر آذری و خصوصیات آن تنها از مطالعه آثار آذری در دوره اسلامی و هم چنین بقایای آذری در آذربایجان کنونی میسر است. آثار آذری. آثار مکتوب آذری که در آثار دوره اسلامی پراکنده است و فضل تقدم در جمع آوری آنها با احمد کسروی است، عبارت است از جمله‌ای از زبان تبریز در [نزهة القلوب] حمدالله مستوفی (بکوشش دبیرساقی، ۹۸) و جمله‌ای بزبان تبریزی و دو جمله از شیخ صفی‌الدین اردبیلی و یک دویستی محتملاً از وی و یک دویستی ظاهراً به زبان اردبیل و یک دویستی به زبان خلخال، همه در [صفة الصفا] ابن یزاز معاصر شیخ صدرالدین فرزند شیخ صفی‌الدین، قرن هشتم (چاپ بمبئی، ۱۳۲۹ق، ۲۵، ۱۰۷، ۱۹۱، ۲۳۰) و یازده دویستی از شیخ صفی‌الدین و ازینرو بزبان اردبیل در [سلسلة النسب صفویه] تألیف شیخ حسین از اخلاف شیخ زاهد گیلانی مراد شیخ صفی‌الدین (چاپ برلین، ۳۳-۲۹) و سلمتی از همام تبریزی (متوفی ۷۱۴/۱۳۱۴) بفارسی و زبانی محلی که قاعدتاً باید زبان تبریز باشد (محمد محیط طباطبائی، «دریبرامون زبان فارسی»، [مجله آموزش و پرورش]، هشتم/ ۱۰، محمد حسین ادیب طوسی، [نشریه دانشکده ادبیات تبریز]، هفتم/ ۳، ۱۳۳۴، ۶۲-۶۹) هرچند در یک قاعده مهم صوتی با جمله‌ای که ابن یزاز به زبان تبریزی نقل کرده تفاوت فاحش دارد، یعنی در غزل همام ضمیر دوم شخص مفرد متصل است و در جمله این یزاز - ر؟ و دو قصیده از گوینده‌ای ناشناس در نسخه‌ای خطی محفوظ در کتابخانه ایا صوفیه اسلامبول که در ۷۳۰ تحریر شده (ادیب طوسی [نشریه دانشکده ادبیات تبریز] دهم/ ۴، ۱۳۳۷، ۴۱۷-۳۷) به گویی که برحسب قواعد صوتی و برخی لغات که میتوان خواند باید متعلق بنقاط شمالی آذربایجان و محتملاً حدود تبریز و مرند باشد

آذربایجان روی آوردند و در نقاط مختلف آن نشیمن گرفتند ([شهریاران گمنام] احمد کسروی، سوم، ۴۳، بعد؛ [آذری]، چاپ پنجم، ۲۵-۱۸). با ادامه تسلط ترکان در دوران اتابکان عده آنان فزونی گرفت و در دوران مغول که بیشتر لشکریان آنها ترک‌نژاد بودند و آذربایجان را تختگاه خود قرار دادند نفوذ ترکان بیشتر شد و جنگها و آشوبهایی که در فاصله برافتادن مغولان و برخاستن صفویان در آذربایجان پیش آمد عده بیشتری از لشکریان ترک را به آذربایجان خواند و در آنجا متوطن گردانید. حکومت ترکمانان آق‌قویونلو و قره‌قویونلو در همین فاصله در آذربایجان زبان آذری را بیش از پیش تضعیف نمود، چنانکه خاندان صفوی نیز که در اصل - چنانکه از شرح زندگی آنان آشکار است و از دویستی‌های شیخ صفی‌الدین، نیای بزرگ آنها، برمیآید ایرانی زبان بودند، در همین دوره که سصادف با پیشرفت عنصر ترک در آذربایجان بود ترک زبان شدند. حکومت صفویان (۱۰۳۵-۹۰۵/۱۷۲۲-۱۴۹۹)، که کلاً با پیشینیانی قبایل ترک آذربایجان آغاز شد و نفوذ قزلباش پس از استقرار سلطنت آنان بر رواج ترکی افزود، آذری را اقلاً در مراکز عمده آذربایجان متروک ساخت، بطوریکه کم‌کم ترکی زبان رایج آذربایجان شناخته شد و حتی کلمه آذری توسط برخی نویسندگان ترک و به تبع آنها از طرف بعضی از خاورشناسان به آن نوع ترکی که در آذربایجان رواج دارد اطلاق گردید: «دایرة المعارف اسلام»، طبع اول و دوم، ذیل Adhari.

محل آذری در میان زبانهای ایرانی. در اینکه آذری باستان چگونه زبانی بوده و چه خصوصیتی داشته باید گفت که زبان سرزمین وسیعی چون آذربایجان بیشک صورت واحدی نداشته بلکه دارای لهجه‌های مختلف بوده است. قول مقدسی را [احسن التقاسیم]، ۳۷۵) که زبانهای رایج حدود اردبیل را هفتاد نوع می‌شمارد، با وجود مبالغه فاحش باید حاکی از همین تفاوت لهجه‌های محلی آذربایجان شمرد. اما از طرف دیگر، اینکه زبان همه آذربایجان را آذری خوانده‌اند - که چنانکه از فحوای کلام سعودی که یادشد برمیآید در ردیف «دری» و «فهلوی» از زبانهای عمده ایران بشمار میرفته - حاکی است که وجوه مشترک میان این لهجه‌ها چندان بوده که اطلاق اسم واحدی را بر همه آنها سوجه می‌ساخته.

هم چنین تردید نیست که زبان آذری جز دنباله زبان



دریافت («زبان‌باستان آذربایجان» ۱۷۶، ح ۵؛ مراجع) بزبان عامیانه فارسی‌است و حاکی از شیوع فارسی در تبریز (مقدم برترکی) در قرن یازدهم است.

گویشهای کنونی آذری. با وجود تضعیف روز افزون زبان ایرانی آذربایجان از زمان غلبه مغول، گویشهای این زبان بکلی از میان نرفته، بلکه هنوز در نقاط مختلف آذربایجان و نواحی اطراف آن بطور پراکنده و غالباً به نام تاتی* با آنها سخن میگویند. این گویشها از شمال به جنوب باجمال عبارت‌اند از: ۱) گویش گریگان* از دهات دیزمار خاوری در بخش وُزُرْخان شهرستان اهر؛ ۲) گویش کلاسور* و خوینه‌رود* از دهات بخش کلپیر شهرستان اهر؛ ۳) گویش گَلین قَیه* از دهات دهستان هُزُرْد* در بخش زنوز شهرستان مرند؛ ۴) گویش عنبران* در بخش نَمین شهرستان اردبیل؛ ۵) عمده دهات بخش شاه‌رود خلخال* (آشکستان، آشبو، درو، کلور، شال، دیز، کَرین، لُرد، کَهل، طه‌اُم، گِلوزان، گیلوان، گندم‌آباد) و همچنین کَرَنق در دهستان خورش رستم و گَجل در بخش کاغذکُنان همان شهرستان؛ ۶) گویش‌های تاتی طارم‌علیا (عمدتاً در دهات نوکیان و سیاه‌رود و کلاسَر و هزاررود و جمال‌آباد و باکلور و چَرزه و جیش‌آباد)؛ ۷) گویش‌های تاتی اطراف رامند در جنوب و جنوب‌غربی قزوین (گویش تاکستان و چال و اسفرورین و خیارچ و خوزنین و دانشان و ابراهیم‌آباد و سگزآباد) که به تاتی خلخال نزدیک‌اند؛ ۸) گویش‌های طالش از الله‌بخش‌محل و شاندِرْمین در جنوب تا طالش‌شوروی در شمال که اصولاً به زبانهای تاتی آذربایجان بازسته‌اند.

از اینها گذشته میتوان گویش‌ماسوله* در بخش فومنات‌گیلان و زبان‌رودبارگیلان* (رحمت‌آباد و رستم‌آباد و جزآنها) و رودبارالموت* (درکین و موشقین و گرمارود و بلوکان) و الموت (معلم کلاویه و اسْتَبَر و گازرخان و آوانک و غیره) و گویش خوئین* و سفیدکمر* در دهستان ایجرود زنجان و برخی دهات دهستان کوهپایه قزوین (روزجرد و نوده و اسبه‌مرد و حصار و غیره) و گویش وُفس از دهات میان همدان و اراک را که جهات مشترک بارزی با زبانهای تاتی آذربایجان دارند در نظر آورد. ولی زبان کردی که در مهاباد در جنوب غربی آذربایجان و همچنین بطور پراکنده در بعضی نقاط دیگر

(هارده - خورده، آژور - آزاد، سخ - سنگ، زوتر = داند، وون - خون، هوزدن = خواستن، هَشک - خشک دور - داشته باش، گون = جان، جمان = مال من، بووژی - بگوئی، کردند - کنند، پویدور = پایدار، و دهنود - بدنهاد، بدشتی - آزدی، روره = رودک، ژرن - زدن، - ر بجای - ت: ضمیر متصل دوم شخص مفرد - ذیل.) و یک غزل و سیزده دوبیتی از مغربی تبریزی (ادیب طوسی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، هشتم/۲، ۱۳۳۵، ۱۲۱-۱۲۷) و محتملاً عبارتی از ماما عصمت‌از زنان عارف تبریز متوفی در قرن نهم که در نسخه‌ای خطی محفوظ در ترکیه درباب مزارات اولیای تبریز نقل شده (ماهیار نوایی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، هفتم/۱، ۱۳۴۴، ۴۴-۴۱). هم چنین باید از سه قطعه شعر که حمدالله مستوفی در [نزهةالقلوب به زبانهای خمسه و قزوین نقل کرده نام برد که هرچند متعلق به آذربایجان بمعنی اخص نیستند، برحسب گویش‌های ایرانی کنونی قزوین و زنجان باید آنها را در کنار آثار آذری‌چاداد. اینها عبارتند از یک قطعه دوبیتی توسط ابوالمجد بایکانی بگویش اطراف قزوین و قطعه‌ای چهاربیتی از جولاهه ابهری، ظاهراً معاصر حمدالله مستوفی، بگویش ابهر و قطعه‌ای نه بیتی توسط اوینانچ یا اوتانانچ نامی بگویش زنجان و همه سخت مغشوش و مصحف (ادوارد براون، «مجله انجمن آسیائی همایونی»، ۱۹۰۰، ۴۱ - ۷۳۸). از اینها گذشته میتوان از دو دوبیتی از کشفی و یک غزل و هفت دوبیتی از معالی و پنج دوبیتی از آدم و هفت دوبیتی از خلیفه صادق که از جنگی در طالش و از جنگ دیگری در خلخال بدست آمده یاد کرد ([آذری]، کسروی، چاپ پنجم، ۶۱-۵۷) که تاریخ سرودن و هویت شاعران آنها روشن نیست ولی از حیث زبان به دوبیتی‌های شیخ صفی نزدیک است. خاتمه رساله روحی انارجانی (قرن یازدهم) با عنوان «مقدمه در بیان اصطلاحات و عبارت جماعت اثنا و اعیان و اجلاف تبریز» (یک سند مهم در باب زبان آذری)، [مجله یادگار]، دوم/۳، ۱۳۵۰ و «رساله روحی انارجانی»، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، [فرهنگ ایران زمین] دوم، ۳۲۹ تا ۳۷۲، ماهیار نوایی [نشریه دانشکده ادبیات تبریز] نهم، ۱۳۳۶، ۳۲-۲۲۱ و ۴۲۶-۳۹۶) ارتباطی به زبان آذری ندارد، بلکه چنانکه هینگک بانظر صائب خود



یاقوت، ۱۹۷) و در زمان خلافت حضرت امیر (ع) اشعث بن قیس آنرا باز مرکز آذربایجان قرارداد (بلاذری، ۳۲۹). ابن حوقل (۳۳۴) از آن بعنوان مرکز آذربایجان و بزرگترین شهر آن نام می‌برد و مقدسی (۳۷۵) نیز آنرا مرکز آذربایجان می‌خواند و اصطخری (لیدن، ۱۸۱). آنرا بزرگترین شهر آذربایجان و معسکر و دارالاماره آن می‌شمارد قدامة بن جعفر (کتاب الخراج، ۲۴۴) و ابن رسته (العلاقات النفیسه، ۱۰۶) اردبیل را در رأس شهرهای آذربایجان آورده‌اند. از اینرو باید تصور کرد که مورخان و جغرافی‌نویسان اسلامی قرت‌های چهارم و پنجم که از آذری یاد کرده‌اند، یا در درجه اول زبان اردبیل را در نظر داشته‌اند و یا لاقلاً آنرا از انواع آذری در شمار آورده‌اند. مرکزیت و اعتبار اردبیل و همچنین وجود آثار ادبی به زبان آن مؤید اعتبار آن در میان گویشهای آذری است.

از دویتهای شیخ صفی فقط به معدودی خصوصیات دستوری آنها میتوان پی‌برد، زیرا اولاً فقدان اعراب و تصرف و تصحیف کاتبان، خواندن این اشعار و دریافت تلفظ درست کلمات را دشوار و گاه معتمد ساخته‌است، و ثانیاً تأثیر فارسی و معدود بودن دویتهای هامن آنست که خصوصیات عمده زبان آشکار شود. با اینهمه میتوان برخی قواعد صوتی و صرفی و همچنین بعضی لغات مخصوص آذری را از این دویتهای هادریافت. از قواعد خاص صوتی این زبان یکی تبدیل تاء اصلی میان دو حرکت به راء است، مثلاً - ر برای ضمیر دوم شخص مفرد متصل بجای - ت (دلر=دلت) و شرم - رفتن (از - *sur*) و آمربم=آمدن (از - *amar*) و ژیر=زندگی (از - *zit*)، قس. *ryd* در پارتی مانوی و درده ژر = در دشد (از - *zar*)، قس. *drdjd* در پارتی مانوی، هنینگ، مقاله مذکور، ۱۷۶، ح ۴)، بری=بود (از - *bur*)، دوگوش بازمانده از آذری، یعنی گویش هرزندی (گلین قیه) و گویش کلاسور و خویته رود، درین قاعده شریکند، مثلاً در هرزندی: *zōra* - پسر، از - *zāta*؛ *vōr* - باد، از - *vāta*؛ *kur* - خانه، از - *kata*؛ *amārā* - آمد، از - *muta*؛ *ohro* = فردا، از - *fra-tāk*؛ *jōr-tan* بیگانه، از *jōr*؛ *yutāk* و در کلاسوری: *zura* - پسر، *var* - باد، *purz* - پائیز، محتملاً از - *patidaiza* (ولی هوشمن، تحقیقات در زبان فارسی، شماره ۲۸۳ دیده شود).

آذربایجان رایج است و برخی گمان برده‌اند که دنباله زبان مادی است ازین دسته زبانها نیست و با آنها تفاوت‌های آشکار دارد (د. ن. مکنزی، «ریشه‌های زبان کردی» در «مباحثات انجمن فقه‌اللغه»، لندن، ۱۹۶۱، ۸۳-۶۸). فراوانی نسبی این زبانها و پراکندگی آنها در نقاط مختلف آذربایجان این احتمال را که این زبانها از نقطه دیگری به این سامان سرایت کرده باشند متغنی واصلت آنها را در این منطقه مسلم می‌سازد. از طرف دیگر پیوستگی و شباهت آنها به یکدیگر و اشتراك آنها در یک رشته خصوصیات صوتی و دستوری، تعلق آنها را به گروه معینی از زبانهای شمال غربی ایران تأیید میکند. این گروه معین را میتوان زبان مادی خواند و آذری را در شمال و آنچه را مآخذ اسلامی «فهلوی» خوانده‌اند در جنوب (که عموماً غرض از آن زبانهای محلی نواحی غربی و مرکزی ایران غیر از انواع کردی و لری است) دو شعبه عمده آن محسوب داشت.

متأسفانه از زبان نواحی مرکزی آذربایجان جز دو جمله از زبان تبریز که یاد شد و برخی لغات و اصطلاحات که وارد زبان ترکی کنونی شده، کمتر اثری باقی مانده است. ولی این طبیعی است که زبانهایی که زیر فشار زبان دیگری قرار می‌گیرند در مراکز اقتصادی و سیاسی زودتر از میان می‌روند تا در نواحی کناره و دور از مرکز. آثار مکتوب و هم چنین شهادت برخی افراد سالمند نواحی تات نشین که نگارنده از آنها کسب اطلاع کرده است نشان میدهد که دهات ایرانی زبان آذربایجان تا حدود پنجاه شصت سال پیش خیلی بیشتر از امروز بوده و گویشهای اصیل محلی گسترش بیشتری داشته‌است (همچنین «تاتی و هرزنی» عبدالعلی کارنگ، ۲۸-۹، همو، «خلخال» در مجله «جهان اخلاق»، شماره ۴، ۱۳۳۵، ۸۳؛ «گویش گلین قیه» یحیی ذکاء، ۶).

زبان دویتهای شیخ صفی. مهمترین اثر کتبی زبان آذری را باید همان دویتهای شیخ صفی‌الدین شمرد. با آنکه اردبیل در کنار شرقی آذربایجان قرار دارد، نظر باعتبار خاص آن در دوران پیش از اسلام، و همچنین در دوره‌های اسلامی، باید زبان آنرا از گویشهای معتبر آذری شمرد. چه اردبیل قبل از آنکه بدست اعراب بیفتد «مدینه» آذربایجان و مرکز امور مالی و مقرر زبان آن بود (فتوح البلدان) بلاذری، ۳۲۵؛ «معجم البلدان»



«ژ» «ی» دیده میشود (مثلاً کرینگانی *van* زن، *van* یزن، *van* = *yān* = رسیدن؛ هرزندی *van* = زن، *van* = زدن). قاعده دیگر صوتی اینست که در سواردی که «ج» قدیم ایرانی آوائی شده، بصورت «ج» باقی مانده نه مانند فارسی بصورت «ژ» و یا «ژ» که در برخی لغات پارتی و برخی گویش های دیگر دیده میشود (لنتز، «عناصر زبان ایرانی شمالی در زبان فردوسی»^۱، «مجله هند شناسی و ایران شناسی»، چهارم، ۱۹۲۶، ۲۵۴، و تدسکو، «لهجه شناسی زبانهای غربی ایران در متون تورفان» در مجله «جهان خاور»، پانزدهم، جزء ۳-۱، ۱۹۳۱، ۹۳-۱۹۱). مثلاً «ریجی» = میرزد، از *rič* و «نواجی» = نمیگوئی، از *nač*. این قاعده همچنین در گویش شاهرود و کجیل خلخال و اسالمی طالش دیده میشود (مثلاً *verijum* = مایم گریزیم، از *rič* و *vāje* = میگوید، در شاهرودی؛ *miriče* = میگریزد، در کجلی؛ *birij* = بگریزد، در اسالمی). برعکس در نویش کلاسور و خوینه رود و گویشهای طالشی و نوش کرینگان و هرزند «ژ» بجای «ج» بکار می رود (مثلاً *ruč* = روز، *namuč* = نماز، در کلاسوری؛ *ruču* = روزه، *nomuč* = نماز، در عنبرانی؛ *ruč* = ناختن و *bač voč* = بدو در طالشی شوروی؛ و *ruč* = بگو، در کرینگانی؛ *ruč* = خورشید در هرزندی). نکته دیگر صوتی وجود حرکت «یا» است که هرچند از خط فارسی دویته ها برنیامد، از اینکه معادل «از» فارسی به دوصورت «چو» و «چه»، و معادل «مال تو» به دوصورت «اشتو» و «اچ ته» ضبط شده میتوان استنباط کرد که حرکتی میان «و» در زبان اردبیلی وجود داشته، چنانکه در گویشهای کرینگانی و هرزندی و طالشی و کجلی نیز چنین حرکتی بصورت واحد صوتی (فونم) دیده میشود (ولی نه در کلاسوری. در شاهرودی نیز این حرکت بعنوان واحد صوتی وجود دارد ولی در آخر کلمات نمیآید). نکته دیگر صوتی، بکار بردن «ه» بجای «خ» است که از کلمه هرد = خورد برمیآید. آوردن «ه» بجای «خ» و «خو» در کجلی (*hara* = خر، *heriār* = خریدار، *hoslig* = خواهر، *hurdan* = خوردن) و گاه در شاهرودی (*hordan*) = خوردن در شالی و *ha* = خواهر و *hez* = میخواهد در گیلوانی، ولی *ari* = خریدن، *xes-xel* =

umarim = آدمم، *serim* = رفتم، *dur* = داد، از *jeru* = جدا). در کجلی و شاهرودی و همچنین در اسالمی و ماسالی از گویشهای مرکزی و جنوبی طالش ایران، بخلاف گویشهای طالشی شمالی و گویش عنبران، این قاعده در ضمیر دوم شخص متصل، چه مفرد و چه جمع ملحوظ است، ولی سرایت آن در سایر موارد نادر است (مثلاً در کجلی *kerom* = کدام، از *karāma* و *šera* = رفت در گویش درو). در جمله ای که ابن یز از زبان تبریز از یکی از معاصران شیخ صفی نقل کرده «حرف ژرانه = حریفیت رسید» نیز همین قاعده صوتی دیده میشود. هرچند از این یک جمله نمیتوان میزان گسترش این قاعده را در زبان تبریز دریافت، ولی از اینکه در بعضی کلمات ایرانی که در ترکی آذربایجان بجا مانده است و همچنین در برخی از اسامی جغرافیائی آذربایجان راه بجای تاء دیده میشود (مثلاً در ده جردردسند) و اسپره خون که تلفظ محاوره ای سفیده خان از دهات بستان آباد آذربایجان است، ظاهراً بمعنی «سفید چشمه»، اسپره از *spantaka*، شاید بتوان احتمال داد که این قاعده در نویش های مری تر آذری سرایت کافی داشته است. در جنوب آذربایجان چنانکه از گویشهای طارم و خوئین و رامند و رودبار الموت برمیآید این قاعده رواج نداشته. تبدیل تاء میان دو حرکت به راه در نویش تاتی یهودیان ایرانی زبان قفقاز در شبه جزیره ابشرون و شمال شرقی آذربایجان شوروی نیز منطقیاً صورت میگیرد هرچند این زبان از مقوله دیگری است، چه این زبان اصولاً از شعب زبان فارسی است و نه از گویشهای آذری.

قاعده صوتی دیگر بازماندن «ژ» اصلی در آغاز کلمات است، چنانکه در «ژیر» بمعنی زندگی و «ژر» بمعنی زده دیده میشود. این قاعده را در نویش کلاسور و خوینه رود (*zare* = زدن، *zan* = زن (مقابل مرد)، *zate* = رسیدن) و همچنین در طالشی شمال و جنوبی (مثلاً طالشی جنوبی: *za* = زده، *zen* = زن، و طالشی شمالی: *zie* = زیستن، *zen* = زن، *zaf* = زدن) و ارزینی (*zen* = زن) و کجلی (*zan* = زوجه، *he-zanā* = بزئید) نیز میتوان دید، و از «ژانه = رسید» در جمله تبریزی فوق پیدا است که در گویش تبریز نیز ساری بوده است، ولی در گویش کرینگان و هرزند بجای

۱ - W. Lentz, Die nordiranischen Elemente in der neupersischen Literatursprache bei Firdosi. Westiranischen Turfantexte.



کرینگانی عملاً عمومی است و در کلاسوری در مضارع اخباری (*be-zar-eš* میزنی) و در شاهرودی (گوش شال و کلور) تقریباً در همه افعال جز مضارع اخباری و امر (*agechevrijaš* اگر بگریزی ، *bešiš* رفتی) و در اسالمی در همه افعال غیر از امر و مضارع التزامی (*hiš* بودی، *bebāš* باش) و در عبرانی در ماضی استمراری و در طالش شمالی بطور عموم بکار می‌رود. در هرزندی این خاتمه دیده نمی‌شود. از مقایسه دو خاتمه دو شخص مفرد که ذکر شد برمی‌آید که در گوش اردبیل مانند شاهرودی و کجلی و کلاسوری و طالش اسالم و ماسال و شاندرمین و بخلاف کرینگانی و هرزندی و گویشهای شمالی طالش دو دسته خواهیم برای افعال بکار می‌رفته است.

از خصوصیات دیگر صرفی بنای مضارع بایک نوع از مضارع بر پایه صفت مفعولی قدیم، که عموماً پایه ماضی خوانده می‌شود، است (از چنانکه بنظر میرسد افعال دویستی چهارم شیخ صفی بخلاف آنچه در شرح بیت اول در [سلسله‌النسب] آمده، مضارع باشد): بگشتیم - می‌گشتم بهشتیم - می‌هلم، نداشتیم - نمی‌آزارم (در باره قرائت این کلمه «هنینک»، مقاله مذکور، ۱۷۶، ح ۴). این خصوصیت در گویش لرینگان و هرزند و کلاسور و گویشهای شمالی طالش و گویش اسالم (بخلاف گویشهای جنوبی طالش) نیز دیده می‌شود (مثلاً کرینگانی *hetevine* - می‌خواهم، *Jevene* - بخوابم، از *-xafs*؛ هرزندی *biš-vāst-ān* - می‌برد، *bo-hord-ān* - می‌خورد؛ کلاسوری *ba-dur-em* - می‌خواهم، از *dāta*؛ *be-zar-eš*؛ میزنی، از *šata*؛ *ba-še-m* - می‌روم، از *šata*؛ اسالمی *ba-vādi-še* - می‌بینی، *ba-duramast-im* = می‌گیرم) ولی این قاعده در گویش شاهروود و کجلی و کرینگان و تاتی‌های جنوبی دیده نمی‌شود.

از خصوصیات دیگر صرفی قلب اضافه است که در گویشهای تاتی و طالشی عمومیت دارد (مثلاً «چوگان گوریه» - گوی چوگانم). اینکه آیا مضاف الیه بحرکتی از نوع «یا» اخته می‌شده کاملاً روشن نیست، زیرا در چند مورد کلمه «اویان» بمعنی خداوند (از *oγan* ترکی و نه جمع «او» چنانکه کسروی گمان کرده است - به هنینک، مقاله مذکور، ۱۷۶، ح ۴) در حال اضافه بصورت «اویانی» آمده، مثلاً «اویانی بنده - بنده خداوند» (دویستی یازدهم). اما چوگان در عبارت فوق و قدرت در «قدرت زنجیریم» = زنجیر قدرتم (دویستی سوم)

خفتن در شالی) و نیز در کرینگانی (*hārdan* - خوردن، *harašt* = خورشید) و هرزندی (*horde* - خوردن، *hōš-e-hāšt* - خواستن، از *xāz*، *hištan* - خویشتن) و کلاسوری (*hāmna* - خواندم، *hornu* - خوردم) و در غالب گویشهای طالشی (*har-i-di* - خوردن، در اسالمی؛ *hāna him* - می‌خوردم، در عبرانی؛ *hova* - خواهر، در طالشی شمالی؛ *šena xāzi* - خواستگاری، *xāšk* - خواهر، *xāšk* - خستک و غیره در ماسالی در جنوب طالش).

از خصوصیات صرفی آنکه از دویستی‌ها مستفاد می‌شود وجود چهارگونه ضمیر شخصی است. ضمائر آنکه برای اول شخص و دوم شخص مفرد آمده بقرار ذیل است:

فاعلی	مفعولی	ملکی	متعلیل
از	من	-	م
-	ته	اشو	ر

در این قاعده تاتی خلخال و طالشی با زبان شیخ صفی شریک‌اند، مثلاً در گویش شال شاهروود چهار نوع ضمیر اول شخص و دوم شخص مفرد عبارت‌اند از:

۱	man	šaman	m
۲	te	šete	r

و در کجلی:

۱	aman	šaman	m
۲	ta	šeta	r

و در اسالمی طالش:

۱	mən	šəman	m
۲	ta	šeta	r

نظیر این ضمائر را در گویش چال از دهات رامند قزوین نیز می‌توان دید (در سایر دهات رامند نوع دوم از استعمال افتاده) و در گویشهای طارم علیا، مثلاً گویش نوکیان و هزاررود، ضمائر مشابهی (در حقیقت پنج نوع) بکار می‌رود. ولی در کرینگانی و هرزندی ضمیر فاعلی از استعمال افتاده و مثل فارسی جای به ضمائر مفعولی (در اصل ضمائر اضافه) سپرده است.

از خصوصیات صرفی دیگر این زبان بکاربردن - ش برای خاتمه دو شخص مفرد مضارع التزامی (مواجش - نگوئی) و - ی برای خاتمه دوم شخص مفرد مضارع اخباری (ریجی - می‌ریزد، نواجی - نمی‌گوئی) است. بکاربردن - ش برای خاتمه دوم شخص مفرد در برخی گویشهای دیگر آذربایجان نیز دیده می‌شود، چنانکه در



طالش در مشرق (حفظ «ژ» اصلی، بکار بردن خاتمه -ش، داشتن چهارنوع ضمیر شخصی، بنای مضارع از پایه ماضی) و تاتی خلخال در جنوب (دستگاه ضاعتر، تبدیل تاء به راه در بعضی موارد و حفظ «ژ» در کجلی) از طرف دیگر است. و این در حقیقت همان است که از موقعیت جغرافیائی اردبیل میتوان انتظار داشت.

گویشهای اطراف آستارا و طالش شوروی که میار («زبان طالشی»، ۳۵۴ و بعد) (مراجع) بعلت دسترسی نداشتن بگویشهای طالشی جنوبی و گویشهای تاتی آذربایجان نزدیکترین گویشها به زبان آذری شمرده است، از زبان دوییتی‌ها دورترند (به قرینه حذف و اختصار مفرد صوتی در طالشی شمالی، تبدیل نشدن تاء به راه و بکار رفتن -on و -an- برای ضمیر متصل دوم شخص مفرد و جمع). هم‌چنین زبان کرینگان و هرزند تفاوت‌های محسوسی با زبان اردبیل دارند. نکته دیگری که از این مقایسه برمیآید ارتباط خاص گویشهای تاتی و طالشی است، چه گویشهای طالشی با آنکه از زبانهای ساحلی خزراند اصولاً بزبانهای تاتی آذربایجان باز بسته و از آن گروه‌اند و تفاوت آنها در بعضی نقاط سرحدی میان دوناخیه مثل ماسوله و گیلوان ناچیز میشود. ارتباط اقتصادی و رفت‌وآمدی که اکنون میان خلخال و اردبیل از یکسو و نواحی همسایه آنها در طالش وجود دارد پیداست که ریشه قدیمتر دارد و در بحث از زبان باستان آذربایجان باید طالشی را نیز بموازات گویشهای بازمانده آذری در نظر آورد.

هم‌چنین پیداست که باوجود نزدیکی زبان پارتی و زبان آذری و تعلق آنها به شعبه واحدی از زبانهای ایرانی، این دو زبان تفاوت‌های محسوس دارند. ازین جمله میتوان فقدان پسوند -ift و جمع با -en و اضافه بوسیله -e را در گویشهای آذری و بکار رفتن -an در پارتی بجای -az بمعنی «من» و هم‌چنین بعضی تفاوت‌های لغوی را مانند -agad- آمد در پارتی و -amar- یا -umar- در آذری ذکر کرد.

با آنکه از زبان آذری در مرکز (تبریز) و شمال (هرزند و دیزمار و حسنو) و مشرق (اردبیل و طالش) و جنوب آذربایجان (خلخال و طارم و زنجان و قزوین) متفاوت کتبی یا گویش‌های رایج باقی است، از مغرب آذربایجان اثر صریحی در دست نیست و با آنکه میتوان احتمال داد که آذری درین نواحی و یا لاقلاً در مراکز آن نیز رایج بوده است، دور نیست که درین نواحی، یا اقلاً برخی از آن، زبانهای

و چند مضاف‌الیه دیگر -ی بکار نرفته. چون در تاتی کلاسور و خوینه‌رود و خلخال و طالشی اسالم که گویش‌های اطراف اردبیل‌اند. (در کلاسوری و اسالمی) یا - (در خلخال) برای مضاف‌الیه و متمم فعل بکار میرود میتوان احتمال داد که در اردبیلی نیز خاتمه اسم در حالت فاعلی با خاتمه اسم در حالت متمم یا مضاف‌الیه متفاوت بوده و شاید خاتمه اسمی اخیر - بسته‌تر از معمولی بوده که گاه به صورت -ی نوشته میشده و گاه در نوشتن ترك میشده است (قس. «اویان خاصان» - خاصان خدا).

از لغات خاص نواحی آذربایجان که در دوییتی‌ها نیز دیده میشود یکی «اسره=اشک» و دیگر «اهرا=فردا» است. اسره، از asru- اوستائی، در شاهرودی بصورت asark و در اسالمی و ماسالی و عنبرائی بصورت asarg و در هرزندی بصورت üsör و در کرینگانی بصورت āster دیده میشود (قس. ars در فرهنگهای فارسی). در گویشهای راسندقزوین āsra، باتکیه روی هجای اول، کلمه‌ای مؤنث است. از اینکه اسره نیز مانند کلمات مؤنث در تاتی به «ا» ختم میشود بعید نیست که در زبان اردبیل نیز مانند برخی گویش‌های خلخال یعنی کربنی و کزئی و دیزی و کجلی و هم‌چنین تاتی‌رامند، وبخلاف گویشهای طالشی و کلاسوری و هرزندی جنس مشخص میشده، هرچند جزاین قرینه‌ای در دوییتی‌ها دیده نمیشود و از اینرو این احتمال ضعیف است.

در مورد اهرا، از fra-tāk قس. aqirā در کجلی و ohra در هرزندی و ahrā در گویش خیابان رامند و paš-arā = پس فردا در شالی شاهرود و pašerā در شاندرمینی و ماسالی بهمین معنی و هم sarā = پس فردا، در تارکستانی (درباره اشتقاق h از fr، قس. herāš-hüröt، در هرزندی و havate در طالشی شمالی، هردو بمعنی فروختن، از fra-vak* و hamue = فرمودن در طالشی شمالی از fra-mā).

از این مقایسه‌ها هم ارتباط گویشهای آذری و هم اختلاف آنها تا حدی آشکار میشود. در مورد زبان دوییتی‌های شیخ صفی باید گفت که گرچه عین هیچیک از گویش‌های بازمانده آذری نیست، شباهت آن بیشتر به تاتی کلاسور و خوینه‌رود در شمال غربی از یکطرف (تبدیل تاء به راه، حفظ «ژ» اصلی، بکار بردن -ش در دوم شخص مفرد بعضی افعال، بنای مضارع از پایه ماضی) و گویش نواحی مرکزی



مثل کردی و آسوری پیش از زبان ترکی یا فارسی زبان محلی شده باشند (« مکتزی، مقاله مذکور).

در بازسازی زبان مادی باستان که تاکنون بیشتر براساس آثار این زبان در کتیبه‌های هخامنشی صورت گرفته است اکنون میتوان بازمانده‌گویشهای آذری در آذربایجان و طالش را نیز ملحوظ داشت (« احسان یارشاطر، «گویش شاهرود خلخال»، ۵۶ و «گویش کجیل»، ۲۷۸-). مراجع: توافق اصولی قواعد صوتی این گویشها با قواعد صوتی مادی باستان ادامه زبان مادی را در گویشهای آذری تأیید مینماید.

مراجع: (جزآنچه در متن ذکر شده) [آذری یا زبان باستان آذربایجان] احمد کسروی، تهران، ۱۳۱۷؛ نقد کتاب [آذری یا زبان باستان آذربایگان] سید احمد کسروی تبریزی، ۱۳۰۴، بقلم محمد قزوینی، در [بیست مقاله]، بکوشش ابراهیم پورداود، بمبئی، ۱۹۳۵، ۴۶-۴۱؛

B. V. Miller, *Talışkiy yazık*, Moscow 1953, 254-263;
W. B. Henning, *The Ancient Language of Azerbaijan*, in *Transactions of Philological Society*, [1954], 1955, 157-177.

درباره خصوصیات زبان مادی (آذری باستان):

A. Meiller et E. Benveniste, *Grammaire du Vieux Perse*, Paris, 1931, 88; R. G. Kent, *Old Persian-Grammar - Texts-Lexicon*, 2nd ed., New Haven, 1953, 8f.; Ilya Gershevitch, *Dialect Variations in Early Persian*, in *Trans. Philol. Soc.* [1964], 1965, 1-29; Manfred Mayrhofer, *Die Rekonstruktion des Medisches*, Österreichischen Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse, 1968, 1-22.

درباره گویشهای بازمانده آذری: [تاتی و هرزنی- دو لهجه از زبان باستان آذربایجان] عبدالعلی کارنگ، تبریز، ۱۳۳۳؛ [کرینگانی] یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۳۲؛ [گویش گلین قیه «هرزندی»] یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۳۶؛ [فعل در زبان هرزنی] منوچهر مرتضوی، تبریز، ۱۳۴۲؛ «مراغیان الموت و رودبار و زبان آنها»، بقلم احسان یارشاطر، در «مجله ایران شناسی»، یکم، تهران، ۱۳۴۶؛

Ehsan Yar-Shater, *The Tati dialect of Shahrud (Khalkhūh)*, BSOAS, xxii, 1, 1959, 52-68; *The Tati dialect of Kajal*, *ibid*, xxiii, 2, 1960, 275-86; *A Grammar of Southern Tati Dialects* (Median Dialects Studies I), The Hague Paris, 1969; *The Tati Dialects of Tārom*, in *W. B. Henning Memorial Volume*, London, 1970, 451-67.

(احسان یارشاطر)